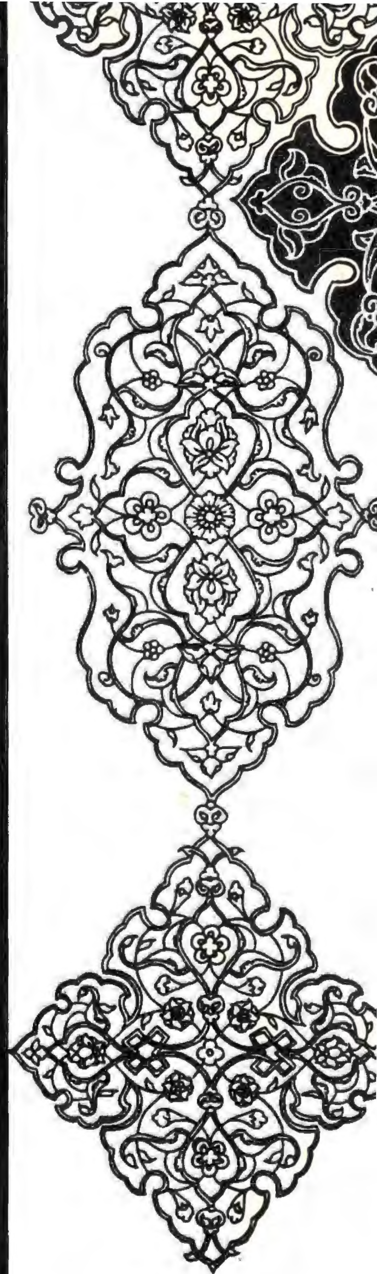
ریشه شناسی

«اتیمولوژی»

تألیف

دکتر محسن ابوالقاسمی





ISBN 964-311-045-1

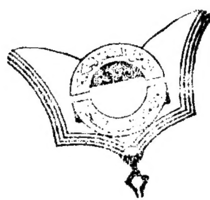




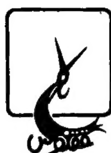
۵۰۰ تومان

ریشه‌شناسی

(اتیمولوژی)



دکتر محسن ابوالقاسمی

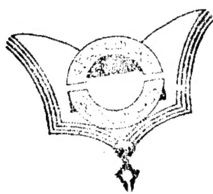


تهران، ۱۳۷۴

ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۱۱ -
ریشه‌شناسی (اتیمولوژی) / محسن ابوالقاسمی. - تهران: ققنوس، ۱۳۷۴.
۹۶ ص. ISBN: 964-311-045-1
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
واژه‌نامه.
کتابنامه: ص. [۷۵] - ۷۹.
چاپ دوم: ۱۳۷۹.
۱. فارسی - ریشه‌شناسی. ۲. فارسی - واژگان - ریشه‌شناسی. الف. عنوان.
۹ر۲الف/PIR ۲۹۰۷ ۲ فا ۴
کتابخانه ملی ایران ۷۳۶۱-۷۴م*

انتشارات ققنوس
تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری
شمارهٔ ۲۱۵، تلفن ۶۴۰۸۶۴۰
* * *
محسن ابوالقاسمی
ریشه‌شناسی (اتیمولوژی)
چاپ دوم
۱۱۰۰ نسخه
۱۳۷۹
چاپ شمشاد

شابک: ۱ - ۰۴۵ - ۳۱۱ - ۹۶۴
ISBN: 964-311-045-1
Printed in Iran



فهرست مطالب

عنوان صفحه

یادداشت ۵
راهنمای نشانه‌ها ۷
معادل انگلیسی برخی از اصطلاحات ۱۰
مقدمات ۱۱
زبان فارسی ۱۲
متنی از فارسی باستان ۱۳
تحول زبان ۱۵
تحول درونی زبان فارسی: ۱۵
۱ـ تحول نظام آوایی ۱۵
۲ـ تحول صرفی و نحوی ۲۷
تحول زبان فارسی بر اثر عامل‌های بیرونی: ۳۲
۱ـ تحول نظام آوایی ۳۲
۲ـ تحول صرفی و نحوی ۳۳
تحول واژگانی فارسی: ۳۳
۱ـ تحول درونی واژگان فارسی ۳۴
۲ـ تحول واژگانی بر اثر عامل‌های بیرونی ۳۵
واژگان فارسی دری در دورهٔ نخست ۴۴
واژگان فارسی دری در دورهٔ دوم ۴۸
واژگان فارسی دری در دورهٔ سوم ۴۹
زبان‌هایی که فارسی با آنها رابطه داشته است: ۵۱

الف ـ زبان‌های ایرانی ۵۱
ب ـ زبان‌های غیرایرانی ۵۲
زبان سنسکریت ۵۲
الفباهای رایج در ایران ۵۳
فرهنگ تاریخی ۵۷
ریشه‌شناسی چند واژه ۵۹
کتابنامه ۷۵
فهرست واژه‌ها ۸۰
فهرست اعلام ۹۵

یادداشت

در این نوشته علم **«ریشه‌شناسی»**، که در زبان فرانسوی بدان **«اتیمولوژی»** می‌گویند، شرح شده است. ریشه‌شناسی علمی است که به کمک آن **«فرهنگ تاریخی»** نوشته می‌شود. فرهنگ تاریخی فرهنگی است که در آن تاریخ یک واژه، هم از نظر لفظ و هم از نظر معنی ثبت می‌گردد.

این نوشته دو بخش دارد: در بخش نخست ریشه‌شناسی و مسائل مربوط به آن بررسی‌شده و در بخش دوم چند واژه از نظر ریشه‌شناسی بررسی شده‌اند. واژه‌هایی برای بررسی برگزیده شده‌اند که نشان می‌دهند واژگان فارسی دری از چه واژه‌هایی و با چه دگرگونی‌هایی از نظر لفظ و معنی تشکیل شده است.

راهنمای نشانه‌ها

الف ـ نشانه‌های الفبایی

نشانه	شرح
a	فتحه عربی
ā	ا عربی در «ماهر»
â	ا فارسی امروز ایران در «باد»
ə	کسرهٔ کوتاه
ə̄	بلندتر از ə است
e	کسرهٔ فارسی امروز ایران
ē	کسرهٔ کشیده، یای مجهول
o	ضمهٔ فارسی امروز ایران
ō	ضمهٔ کشیده، واو مجهول
å̄	aw انگلیسی
ą	an فرانسوی
i	کسرهٔ عربی
ī	ی عربی در «امیر»
u	ضمهٔ عربی
ū	واو عربی در «قبول»
k	ک
g	گ
γ	غ

x	خ
ç	نوعی سین بوده است در فارسی باستان
č / c	چ
ǰ	ج
Ṭ / ṭ	ط
T / t	ت
ṭ	ت
d	د
δ	ذ
θ	ث
p	پ
b	ب
w	w
f	ف
ŋ	نگ در «چنگ»
ŋ́	نگ در «چنگ»
n	ن
m	م
v	v انگلیسی، در اوستایی w انگلیسی تلفظ می‌شود
l	ل
r	ر
r̥	رای مصوته نامیده می‌شود، در ادای آن مخرج مسدود نمی‌شود
s	س
s̥	ش
s̥	ص
š	ش

š	ش
ž	ژ
h / H	هـ
h̥ / H̥	ح
h́	خ / هـ
x^u / x^v / xw	خو، یک فونم است، ادای آن چون ادای خ آغاز می‌شود و چون ادای w پایان می‌یابد.
h	ح تنها در حرف‌نویسی متون مانوی
h̲	هـ تنها در حرف‌نویسی متون مانوی
>	الف
<	ع

ب ـ نشانه‌های دیگر

˘: هنگامی که ˘ روی مصوتی گذاشته می‌شود، آن مصوت هم کوتاه تلفظ می‌شود و هم بلند، به جای آن که بنویسند ă و ā، می‌نویسند ā̆.

←: مراجعه شود.

→: منشأ واژه را نشان می‌دهد.

( ): هنگامی که نشانه‌ای در میان ( ) گذاشته می‌شود، آن نشانه ممکن است باشد یا نباشد. به‌جای آن که بنویسند mā و māy می‌نویسند mā(y).

*: دلالت می‌کند بر این‌که:

۱ـ تلفظ فرضی است.

۲ـ معنی فرضی است.

۳ـ واژه فرضی است.

[ ]: آنچه در میان [ ] می‌آید برای روشن‌شدن مطلب افزوده شده است. بدیهی است که صورت‌های مکتوب واژه‌ها، که در درون [ ] آمده، اضافی نیستند.

↓: مراجعه شود به سطرهای پایین.

↑: مراجعه شود به سطرهای بالا.

معادل انگلیسی برخی از اصطلاحات

افزوده	guṇa
بالانده	vr̥ddhi
پیشوند فعلی	preverb
حالت اضافی	genitive case
حالت فاعلی[1]	nominative case
حالت فاعلی[2]	casus rectus
حالت غیر فاعلی	casus obliquus
حالت مفعولی	accusative case
حالت مفعولی‌عنه	ablative case
حالت مفعولی‌فیه	locative case
حالت مفعولی‌له	dative case

حالت مفعولی‌معه	instrumental case
حالت ندایی	vocative case
ریشه	root
صفت فاعلی گذشته	past active participle
صفت مفعولی گذشته	past passive participle
ضعیف	weak
ماده	stem
مادهٔ جعلی	denominative
مادهٔ ماضی[3]	aorist stem
مادهٔ ماضی[4]	past stem

---

۱. در گفت‌وگو از زبانهای باستانی.
۲. در گفت‌وگو از زبانهای میانه.
۳. در گفت‌وگو از زبانهای باستانی.
۴. در گفت‌وگو از زبانهای میانه و فارسی دری.

ریشه‌شناسی

مقدمات

ریشه‌شناسی را در زبان فرانسوی «اتیمولوژی»[1] می‌گویند. اتیمولوژی واژه‌ای است یونانی، که از راه زبان لاتینی به زبان فرانسوی راه یافته است. در یونانی باستان اتیمولوژی به معنی «شناخت اتیمون (**Etymon**)»، و اتیمون به معنی «معنی حقیقی واژه» بوده است.

امروزه اتیمولوژی تاریخ یک واژه است از قدیم‌ترین زمان کاربرد آن تا زمان نوشتن تاریخ آن واژه، هم از لحاظ لفظ و هم از لحاظ معنی. در هر زبان واژه‌هایی در زمانی معین از رواج می‌افتند، اتیمولوژی این‌گونه واژه‌ها تاریخ آنهاست از قدیم‌ترین زمان کاربرد آنها تا زمان رواج آن واژه‌ها، هم از لحاظ لفظ و هم از لحاظ معنی.

پایهٔ علم اتیمولوژی جدید را «سِر ویلیام جونز»[2]، قاضی انگلیسی، نهاده است. وی در سال ۱۷۸۶ در برابر انجمن آسیایی کلکته خطابه‌ای ایراد کرد که در آن زبان‌های لاتینی و یونانی و سنسکریت و فارسی را از یک اصل اعلام کرد. از این زمان عده‌ای از دانشمندان در منشأ زبان‌ها و ارتباط آنها باهم به تحقیق پرداختند. از نتیجه‌های تحقیقات دانشمندان در منشأ زبان‌ها و ارتباط آنها باهم یکی این بود که در پنج هزار سال پیش از میلاد مسیح در منطقه‌ای میان جنوب روسیه در شرق رود دنیپر و شمال قفقاز و غرب کوه‌های اورال قومی زندگی می‌کرده‌اند که بعدها به سرزمین‌هایی از هند تا اروپا مهاجرت کرده‌اند. چون زبان این قوم منشأ زبان‌های رایج در هند و اروپا بوده زبان این قوم و خود این قوم «هند و اروپایی» نامیده شد.

مهاجرت قوم هند و اروپایی به جاهای مختلف آسیا و اروپا سبب شد که از تحوّل

---

1. Étymologie

2. Sir William Jones

زبان آن قوم در جاهای مختلف زبان‌های مختلفی به‌وجود بیاید:

۱ـ ژرمنی، ۲ـ رومیایی، ۳ـ بالتی، ۴ـ اسلاوی، ۵ـ هندی، ۶ـ ایرانی، ۷ـ یونانی، ۸ـ کلتی، ۹ـ ارمنی، ۱۰ـ آلبانیایی.

با گذشت زمان از زبان‌های ژرمنی و رومیایی و بالتی و اسلاوی و هندی و ایرانی و کلتی زبان‌های دیگری منشعب شده‌اند به شرح زیر:

ژرمنی: سوئدی، نروژی، دانمارکی، ایسلندی، انگلیسی، آلمانی، و هلندی.

رومیایی: اسپانیایی، پرتغالی، فرانسوی و رومانیایی.

بالتی: لیتوانیایی و لتونیایی.

اسلاوی: روسی، اوکرائینی، لهستانی، چکی، اسلواکی، صربی، کرواتی، اسلوونیایی، مقدونیه‌ای و بلغاری.

هندی: اردو، بنگالی، پنجابی، راجستانی و گجراتی.

کلتی: ویلزی، ایرلندی.

ایرانی: فارسی، زبان‌های کردی، بلوچی، پشتو و آسی.

زبان فارسی

زبان فارسی از زمان هخامنشیان (۵۵۹ تا ۳۳۱ پیش از میلاد مسیح) تاکنون زبان رسمی ایران بوده است. زبان فارسی دورهٔ هخامنشیان، «فارسی باستان»، زبان فارسی رایج پس از هخامنشیان تا اسلام، «فارسی میانه» و زبان فارسی دورهٔ اسلامی، «فارسی دری یا نو» نامیده شده است. علت تقسیم‌بندی فارسی به باستان و میانه و نو، اختلافاتی است که میان هریک از نوشته‌های بازمانده از فارسی در هریک از دوره‌های سه‌گانهٔ هخامنشی و پس از آن تا اسلام و از اسلام به بعد وجود دارد. فارسی باستان به الفبای میخی، فارسی میانه به ۵ نوع الفبا، فارسی دری به الفبای گرفته شده از عربی نوشته شده است. هریک از انواع پنجگانهٔ الفبای فارسی میانه به دوره‌ای خاص از تاریخ و یا جامعه‌ای از جامعه‌های دورهٔ پس از هخامنشیان تا اسلام تعلق دارد. زبان فارسی میانه را با توجه قواعد دستوری و محتوای نوشته‌ها به انواع زیر تقسیم کرده‌اند:

۱ـ فارسی میانهٔ کتیبه‌ای. این زبان در کتیبه‌های شاهان ساسانی و رجال دورهٔ ساسانی به‌کار رفته است.

۲ـ فارسی میانهٔ مسیحی. این زبان را مسیحیان دورهٔ ساسانی به‌کار می‌برده‌اند. از نوشته‌های مسیحیان تنها ترجمهٔ بخشی از زبور به‌جای مانده است.

۳ـ فارسی میانهٔ زردشتی. این زبان در نوشته‌های زردشتیان به‌کار رفته است. از این زبان آثار زیادی به‌جای مانده است.

۴ـ فارسی میانهٔ مانوی یا ترفانی. این زبان در نوشته‌های مانی و پیروان او به‌کار رفته است. از این زبان، آثاری کمتر از آثار زردشتی، به‌جای مانده است.

فارسی میانهٔ کتیبه‌ای و مسیحی و زردشتی به‌گونه‌های مختلفی از الفبای آرامی نوشته شده‌اند. در هر سه الفبا «هزوارش» به‌کار رفته است و آن واژه‌ای است آرامی که به فارسی میانه خوانده می‌شده است. مثلاً MN نوشته می‌شده و az خوانده می‌شده است.

فارسی میانهٔ مانوی به الفبایی که از الفبای تدمری گرفته شده نوشته شده است. در الفبای مانوی هزوارش به‌کار نرفته است.

۵ـ پازند. علمای زردشتی پس‌از اسلام الفبای اوستایی را برای نوشتن آثار دینی خود به‌کار بردند تاخواندن‌نوشته‌های زردشتی‌را برای‌پیروان‌خود آسان‌کرده‌باشند.نوشته‌های فارسی میانه را، که به الفبای اوستایی نوشته شده، «پازند» خوانده‌اند. میان نوشته‌های پازند، که در آنها هزوارش به‌کار نرفته، با نوشته‌های زردشتیان اختلافاتی از نظر تلفظ واژه‌ها هست که مربوط می‌شود به فاصلهٔ زمانی میان دورهٔ ساسانی و پس از آن.

متنی از فارسی باستان

1- bagah wazarkah ahuramazdāh,

2- hyah imām būmim adāt,

3- hyah awam āsmānam adāt,

4- hyah martyam adāt,

5- hyah šyātim adāt martyahyā,

6- hyah dārayatwahum xšāyaθyam akunauš,

7- aiwam parunām xšāyaθyam,

8- aiwam parunām framātāram.

متن فوق اگر در دورهٔ ساسانی به فارسی میانهٔ زردشتی ترجمه می‌شد به‌صورت زیر درمی‌آمد:

1- bay [i] wuzurg [ast] ōhrmazd,

2- i im būm dād,

3- i ōy āsmān dād,

4- i mardum dād,

5- i šādīh dād mardum [rāy],

6- i dārāy šāh kard,

7- yak šāh [az] wasyār,

8- yak framādār [az] wasyār.

ترجمهٔ متن فارسی میانه به فارسی دری

۱ـ خدای بزرگ است هرمز،
۲ـ که این زمین را داد،
۳ـ که آن آسمان را داد،
۴ـ که مردم را داد،
۵ـ که شادی داد مردم را،
۶ـ که دارا را شاه کرد،
۷ـ یک شاه از بسیاری،
۸ـ یک خدایگان از بسیاری.

از مقایسه میان سه متن فوق معلوم می‌شود که زبان از نظر تلفظ، صرف، نحو، واژه و معنی آن تغییر می‌کند.

bagah: حالت فاعلی مفرد مذکر است از -baga. به جای -baga در فارسی میانه bay آمده است، یعنی a پایانی حذف شده و g بدل به y شده است.

i در درون [ ] قرار گرفته، چون معادلی در فارسی باستان نداشته است. فارسی باستان نیازی به معادل آن نداشته است.

wazarkah: حالت فاعلی مفرد مذکر است از -wazarka. به‌جای -wazarka در فارسی میانه wuzurg آمده است، یعنی a پایانی حذف شده و a های میانی بدل به u و k پایانی بدل به g شده است. wuzurg فارسی میانه در فارسی دری «بزرگ» شده است، یعنی w بدل به «ب» شده است.

martyam در سطر ۴ و **martyahyā** در سطر ۵ هر دو صورت‌های مختلف ـ martya هستند. martyam حالت مفعولی مفرد مذکر و martyahyā حالت مفعولی‌له مفرد مذکر است. در فارسی میانه **mardum** به‌جای **martya** به‌کار رفته است.

mardum فارسی میانه بازماندهٔ martya tauhmā فارسی باستان است به معنی از تخمهٔ مرد (= انسان). در فارسی میانهٔ ترفانی mardōhm آمده که صورت کهن‌تر mardum است. در سطر ۵ rāy پس از mardum آمده است تا نشان دهد mardum حالت مفعولی‌له دارد.

در ترجمهٔ فارسی میانه **ast** درون [ ] گذاشته شده است، چون در فارسی باستان معادلی نداشته است. فارسی باستان بدان احتیاجی نداشته، امّا فارسی میانه به آن نیاز دارد تا مقصود گوینده را برساند.

در ترجمهٔ فارسی دری به‌جای **framādār** فارسی میانه «خدایگان» آمده است، چون در فارسی دری framādār رایج نگشته است.

در ترجمهٔ فارسی دری به‌جای **-būmi** فارسی باستان و **būm** فارسی میانه «زمین» به‌کار رفته است، چون «بوم»، که بازماندهٔ būm و būmi است، در فارسی دری به معنی «زمین» به‌کار نرفته است.

تحول زبان

تحول زبان بر دوگونه است. تحول درونی و تحول برونی. تحول درونی تحولی است که در درون زبان، بدون دخالت عاملهای خارجی، انجام می‌پذیرد. تحول برونی زبان تحولی است، که بر اثر عامل‌های خارجی، از جمله زبان‌های بیگانه، انجام می‌گیرد. به‌کار رفتن «ببخشید» به جای «ببخشایید» به سبب شباهت لفظی میان دو واژه است، اما به‌کار رفتن «قدرت» در معنی «دولت» ترجمهٔ تحت‌اللفظ از power انگلیسی است، که هم به معنی «قدرت» است و هم به معنی «دولت».

تحول درونی زبان فارسی

۱ـ تحول نظام آوایی

فارسی باستان سه مصوت داشته که به دو صورت کوتاه و بلند به‌کار می‌رفته‌اند و از ترکیب آنها مصوت‌های مرکب به‌وجود می‌آمده‌اند:

ساده

کوتاه	بلند
a	ā
i	ī
u	ū

مرکب

کوتاه	بلند
ai	āi
au	āu

در فارسی باستان r̥ و u̯ و i̯ گاه مصوت و گاه صامت به‌کار می‌رفته‌اند. این‌گونه فونم‌ها را «نیم‌مصوت» می‌نامند.

در فارسی‌باستان هر یک از واژه‌ها به سه صورت ضعیف و افزوده و بالانده به‌کار می‌رفته‌اند.

صورت ضعیف ریشه، صورتی است که در آن a وجود ندارد، صورت افزوده، صورتی است که در آن a وجود دارد و صورت بالانده، صورتی است که در آن ā به‌جای a آمده باشد.

هر یک از صورت‌های سه‌گانه واژه‌ها در اصل به منظوری خاص به‌کار می‌رفته‌اند. مثلاً از صورت ضعیف ریشه فعل مجهول، از صورت افزوده فعل معلوم و از صورت بالانده فعل واداری ساخته می‌شده است.

ضعیف	افزوده	بالانده
br̥	bar	bār : بردن
uk	wak	wāk : گفتن

r̥ در br̥ مصوت است، اما در bar و bār صامت، هم‌چنین u̯ در uk مصوت است و در wak و wāk صامت.

این خصیصه که «گردش مصوتها» نام دارد به فارسی میانه و دری نرسیده است، اما اثر آن را در واژه‌هایی می‌بینیم:

از صورت افزوده	**از صورت بالانده**
تفتن: گرم شدن	**تافتن**: گرم کردن
کفتن: ترکیدن	**کافتن**: ترکاندن
نشستن: جلوس	**نشاستن**: نشاندن

صامت‌های فارسی باستان عبارتند از:

p	t			k	
b	d			g	
			č		
			ǰ		
f	θ	s	š	x	h
		z			
m	n				
	r				
w		y			

فارسی باستان L هم داشته که در نوشتن واژه‌های بیگانه به‌کار می‌رفته. در فارسی باستان آوایی بوده که تلفظ دقیق آن نامعلوم است، آن را در الفبای لاتینی و یونانی، که برای آوانویسی زبان‌های باستانی ایران به‌کار می‌رود، با ç و θ^r نشان داده‌اند. ç ظاهراً نوعی s بوده است.

مصوت‌های فارسی باستان در فارسی میانه به صورت‌های زیر درآمده‌اند:

فارسی باستان	**فارسی میانه**
a	a
i	i
u	u
ā	ā
ī	ī
ū	ū
ai	ē

au	ō
āi	∘
āu	∘

نیم‌مصوت‌های فارسی باستان در فارسی میانه به صورت‌های زیر درآمده‌اند:

فارسی باستان	فارسی میانه
r̥	ur و ir
i̯	i y
u̯	u w

صامت‌های فارسی باستان در فارسی میانه به صورت‌های زیر درآمده‌اند:

فارسی باستان	فارسی میانه
p	p , b
t	t , d , δ
k	k , g
b	b , w
d	d , y , h
g	g , y
č	č , z
ǰ	z
f	f
θ	h / s
s	s
š	š
x	x
h	h
z	z
m	m
n	n

r	r
w	w
y	y , ǰ
ç	s

فارسی میانه فونمی دیگر داشته که ظاهراً از اوستایی به فارسی میانه وارد شده است. این فونم x^v است که به صورت‌های xw ، x^w ، x^u هم نشان داده شده است. معادل x^v در فارسی باستان hw است.

گروه‌هایی از فونم‌ها تحولی یافته‌اند که با تحول یک‌یک آن فونم‌ها تفاوت دارد:

فارسی باستان	فارسی میانه
aya	ē
āwaya	āy
št	st
rd	r ، l
rn	rr
xš	š
rš	š

مصوت‌ها و صامت‌های فارسی میانه در فارسی دری باقی مانده‌اند. مصوت‌های فارسی دری در فارسی امروز ایران دگرگون شده‌اند به شرح زیر:

فارسی میانه	فارسی دری	فارسی امروز ایران
a	a	a
i	i	e
u	u	o
ā	ā	â
ī	ī	i
ū	ū	u
ē	ē	
ō	ō	

رابطهٔ a و ā، i و ī، u و ū کمّی است، یعنی نحوهٔ ادای a و ā، i و ī، u و ū یکی است، تفاوت آنها باهم در زمان ادای آنهاست، یعنی مثلاً زمان ادای ā بیشتر از زمان ادای a است، در حالی‌که نحوهٔ ادای a با â، e با i، o با u تفاوت دارد.

a در آغاز واژه با (ا) و در پایان آن با (ه) نشان داده می‌شود. این (ه) در تلفظ رسمی امروز ایران کسره تلفظ می‌شود. a در میان واژه نشانه‌ای ندارد.

i در آغاز واژه با (ا) نشان داده می‌شود، در غیر آن مورد i نشانه‌ای ندارد.

u در آغاز واژه با (ا) نشان داده می‌شود، در غیر آن مورد u نشانه‌ای ندارد. u در پایان چند واژه آمده که نشانهٔ آن (و) است:

دو، چو، تو

ā در آغاز واژه با (آ) و در غیر آن مورد با (ا) نشان داده می‌شود.

ī و ē در آغاز واژه با (ای) و در غیر آن مورد با (ی) نشان داده می‌شود.

ū و ō در آغاز واژه با (او) و در غیر آن مورد با (و) نشان داده می‌شود.

صامت‌های فارسی میانه بی‌هیچ دگرگونی به فارسی دری رسیده‌اند، به شرح زیر:

فارسی دری	فارسی میانه
ب	b
پ	p
ت	t
ج	ǰ
چ	č
خ	x
د	d
ذ	δ
ر	r
ز	z
س	s
ش	š
ف	f

ک	k
گ	g
ل	l
م	m
ن	n
و	w
ه	h
ی	y
خو (در خواهر)	x^v

فارسی دری همزه هم دارد. همزه از زبان عربی وارد زبان فارسی دری شده است. همزه به‌جای همزه و ع عربی به‌کار برده شدهٔ است.

ژ و غ و ق همراه با واژه‌هایی از پهلوی اشکانی به زبان فارسی دری راه یافته‌اند. غ و ق در فارسی دری یک فونم به‌شمار می‌آیند، برخی غ و برخی دیگر به‌جای آن ق تلفظ می‌کنند.

فارسی دری فونمی داشته که آن را با ڤـ نشان داده‌اند. به این فونم «فاء اعجمی» نام داده‌اند. این فونم v انگلیسی و فرانسوی است. «و» فارسی دری که امروزه v تلفظ می‌شود w انگلیسی بوده است.

آنچه تاکنون گفته شده دگرگونی کلی نظام آوایی از فارسی باستان به فارسی میانه و از آن به فارسی دری است. برخی از فونم‌ها تحول خاص خود را دارند که در زیر شرح داده می‌شود.

در مورد مصوت‌ها باید گفت که مصوت‌های پایانی واژه‌های فارسی باستان در فارسی میانه حذف شده‌اند:

فارسی باستان	فارسی میانه	فارسی دری
manā	man	من
būmi	būm	بوم

در مورد نیم‌مصوت‌های i̯ و u̯ باید گفت که اگر i̯ و u̯ در واژه‌ای مصوت بوده‌اند در

همان واژه مصوت به فارسی میانه رسیده‌اند و اگر در واژه‌ای صامت بوده‌اند در همان واژه صامت به فارسی میانه رسیده‌اند:

فارسی باستان	فارسی میانه	فارسی دری
šuta	šud	شُد
šawati	šawad	شود

نیم‌مصوت r̥ اگر پس از صامت‌های لبی بوده در فارسی میانه بدل به ur و در غیر آن صورت بدل به ir شده است:

فارسی باستان	فارسی میانه	فارسی دری
mr̥ta	murd	مُرد
kr̥ta	kird	کرد

p پس از مصوت و صامت آوایی بدل به b شده، در غیر آن موارد باقی مانده است:

فارسی باستان	فارسی میانه	فارسی دری
pitar	pidar	پدر
āpi	āb	آب

t پس از مصوت بدل به d یا δ شده، پس از صامت آوایی بدل به d گردیده، در غیر آن موارد باقی مانده است:

فارسی باستان	فارسی میانه	فارسی دری
būta	būd/δ	بود، بوذ
čwant	čand	چند

k پس از مصوت و صامت آوایی بدل به g شده، در غیر آن موارد باقی مانده است:

فارسی باستان	فارسی میانه	فارسی دری
wazarka	wuzurg	بزرگ

g پایانی واژه‌های فارسی میانه در فارسی دری حذف شده است:

فارسی میانه	فارسی دری
xānag	خانه
zindag	زنده

b پس از مصوت بدل به w شده در غیر آن مورد باقی مانده است:

فارسی باستان	فارسی میانه	فارسی دری
naiba-	nēw	نیو

d پس از مصوت بدل به y شده، در غیر آن مورد باقی مانده است:

فارسی باستان	فارسی میانه	فارسی دری
baudah	bōy	بوی

d در dadā فارسی باستان بدل به h شده است:

فارسی باستان	فارسی میانه	فارسی دری
dadā	dah-	ده ـ (مادهٔ مضارع دادن)

به‌جای ـ dadā در فارسی میانهٔ ترفانی ـ day آمده و در پهلوی اشکانی ـ dah. شاید ـdah فارسی میانهٔ زردشتی دخیل از پهلوی اشکانی باشد.

g پس از مصوت بدل به y شده، در غیر آن مورد باقی مانده است:

فارسی باستان	فارسی میانه	فارسی دری
baga	bay	بی ـ (در بیدخت)

č پس از مصوت و صامت آوایی بدل به z شده، در غیر آن موردها باقی مانده است:

فارسی باستان	فارسی میانه	فارسی دری
hačā	az	از
panča	panz	پنج

ǰ بدل به z شده است:

فارسی باستان	فارسی میانه	فارسی دری
ǰani	zan	زن
hanǰamana	hanzaman	انجمن

«پنج» و «انجمن» ظاهراً از پهلوی اشکانی به فارسی دری راه یافته‌اند.

θ بدل به s و h شده است:

فارسی باستان	فارسی میانه	فارسی دری
θard	sāl	سال
daθa	dah	ده

s، š، x، h، z، m، n، r فارسی باستان در هر جای واژه بوده‌اند در فارسی میانه و فارسی دری تغییری نکرده‌اند.

w آغازی فارسی میانه در فارسی دری ب شده، در غیر آن مورد باقی مانده است:

فارسی میانه	فارسی دری
wahār	بهار

wi آغازی فارسی میانه در فارسی دری بدل به «گُ» شده است:

فارسی میانه	فارسی دری
wištāsp	گشتاسپ
widar	گذر

y آغازی بدل به ǰ شده، در غیر آن مورد باقی مانده است:

فارسی باستان	فارسی میانه	فارسی دری
yuwan	ǰuwān	جوان

ç بدل به s شده است:

فارسی باستان	فارسی میانه	فارسی دری
puça	pus	پُس (= پسر)

xw فارسی میانه به‌صورت xw به فارسی دری رسیده، اما در فارسی امروز ایران از میان رفته است:

فارسی میانه	فارسی دری	فارسی امروز ایران
xwāhar	خواهر	خواهر (با حذف و)
xwāstan	خواستن	خواستن (با حذف و)

l فارسی میانه در هر جای واژه که بوده در فارسی دری باقی مانده است.
از مطالب بالا دانسته می‌شود که فونم‌ها یا حذف می‌شوند و یا بدل به فونمی دیگر می‌شوند. غیر از حذف و ابدال فونم‌ها، فونمی ممکن است جای خود را با فونمی دیگر عوض کند که این عوض‌شدن جای فونم را «قلب» نامیده‌اند:

فارسی میانه	فارسی دری
wafr	برف

جز از ابدال و قلب و حذف، به واژه‌ای ممکن است فونمی افزوده گردد:

فارسی میانه	فارسی دری
stēzag	سِتیزه، اِستیزه
ast	هست

ایرانی باستان	فارسی میانه	فارسی دری
aišma	xēšm	خشم

خلاصهٔ تحول مصوت‌ها

فارسی باستان	فارسی میانه	فارسی دری	فارسی امروز ایران
a	a	a	a
i	i	i	e
u	u	u	o
ā	ā	ā	â
ī	ī	ī	i
ū	ū	ū	u
ai	ē	ē	(→ i)
au	ō	ō	(→ u)
āi	∘		
āu	∘		

خلاصهٔ تحول نیم‌مصوت‌ها

فارسی باستان	فارسی میانه	فارسی دری	فارسی امروز ایران
i̯	i y	i y	e y
u̯	u w	u w	o v
r̥	ir یا ur	ir یا ur	er یا or

خلاصهٔ تحول صامت‌ها

ب → فارسی میانه b , w → فارسی باستان p , b , w

پ → فارسی میانه p → فارسی باستان p

ت → فارسی میانه t → فارسی باستان t

ج → فارسی میانه ǰ → پهلوی اشکانی و فارسی باستان y

چ → فارسی میانه č → فارسی باستان č

خ → فارسی میانه x → فارسی باستان x

د → فارسی دری و میانه δ و d → فارسی باستان d , t

ر → فارسی میانه r → فارسی باستان r

ز → فارسی میانه z → فارسی باستان č , z

ژ → پهلوی اشکانی ž

س → فارسی میانه s → فارسی باستان θ , s , ç

ش → فارسی میانه š → فارسی باستان xš , š , rš

ف → فارسی میانه f → فارسی باستان f

غ و ق → پهلوی اشکانی γ

ک → فارسی میانه k → فارسی باستان k

گ → فارسی میانه g → فارسی باستان g , k

ل → فارسی میانه l → فارسی باستان rd

م → فارسی میانه m → فارسی باستان m

ن → فارسی میانه n → فارسی باستان n

و	→ فارسی میانه‌ودری	w	→ فارسی باستان	w , b
ه	→ فارسی میانه	h	→ فارسی باستان	h , θ
ی	→ فارسی میانه	y	→ فارسی باستان	y
رّ	→ فارسی میانه	rr	→ فارسی باستان	rn
ست	→ فارسی میانه	st	→ فارسی باستان	št , st
خو	→ فارسی میانه	x^v	→ فارسی باستان	hw
همزه	→ عربی همزه و ع.			

۲ـ تحول صرفی و نحوی

اسم و صفت و ضمیر در فارسی باستان صرف می‌شده‌اند. اسم و صفت و ضمیر هشت حالت: فاعلی، مفعولی، مفعولی‌له، مفعولی‌معه، مفعولی‌عنه، مفعولی‌فیه، اضافی و ندایی، سه جنس: مذکر و مؤنث و خنثی، سه‌شمار: مفرد و مثنی و جمع داشته‌اند.

در فارسی میانه حالات هشتگانه و جنس‌های سه‌گانه و شمار مثنی از میان رفته است. فارسی دری هم‌چون فارسی میانه است، در فارسی دری هم اسم و صفت و ضمیر؛ حالت و جنس و شمار مثنی ندارند. در فارسی میانه و دری نقش اسم و ضمیر را در جمله جای قرارگرفتن آنها در جمله و حرفهای اضافه معین می‌کنند.

در فارسی میانه ضمیر شخصی به دو صورت به‌کار می‌رفته است، به‌صورت فاعلی و غیرفاعلی. در فارسی دری ضمیر شخصی تنها یک صورت دارد.

فعل در فارسی باستان از ریشه و نشانه‌های ماده‌ها و وجه‌ها و شناسه‌ها ساخته می‌شده است. شناسه‌ها زمان و وجه فعل را مشخص می‌کرده‌اند.

در فارسی میانه فعل از دو ماده ساخته می‌شده، مادهٔ مضارع و مادهٔ ماضی. فعل مضارع اخباری و امر و مضارع التزامی و تمنّایی از مادهٔ مضارع و شناسه‌های خاص هر یک از وجوه ساخته می‌شده است. از مادهٔ ماضی فعل ماضی اخباری و التزامی و تمنّایی با کمک فعل‌های کمکی یا بدون کمک آنها ساخته می‌شده است.

در فارسی دری روش ساخت فعل مضارع اخباری و امر چون روش ساخت فعل مضارع اخباری و امر در فارسی میانه است. فعل ماضی اخباری در فارسی دری چون فعل مضارع ساخته می‌شود، فعل ماضی اخباری از مادهٔ ماضی و فعل مضارع اخباری از

مادهٔ مضارع. در فارسی دری مضارع اخباری به‌جای مضارع التزامی به‌کار می‌رود. در فارسی دری از صفت فاعلی و مفعولی گذشته، با کمک فعل‌های کمکی، ماضی التزامی، ماضی و مضارع مجهول، ماضی نقلی و بعید ساخته می‌شود.

در زیر چند جمله از فارسی باستان با ترجمهٔ به فارسی میانه و ترجمهٔ فارسی میانه به فارسی دری برای روشن شدن آن چه در صرف و نحو گفته شده آورده می‌شود:

فارسی باستان

1- θāti dārayatwahuš xšāyaθyah:

2- manā ahuramazdāh upastām baratu,

3- utā imām dahyāum ahuramazdāh pātu,

4- hačā haināyāh, hačā draugāt,

5- abi imām dahyāum mā ājamyāt,

6- mā hainā, mā draugah,

7- aitat adam yānam ǰadyāmi ahuramazdām,

8- aitatmai yānam ahuramazdāh dadātu,

فارسی میانه

1- gōwēd dārāy šāh:

2- ō man ōhrmazd abastām barēd,

3- ud im dēh ōhrmazd pāyēd,

4- az hēn, az drōw,

5- ō im dēh ma ēw āyēd,

6- ma hēn, ma drōw,

7- ēd az yān xwāhēm az ōhrmazd,

8- ēdim yān ōhrmazd dahēd.

فارسی دری

۱ـ گوید دارا شاه:

۲ـ من را هرمز یاوری بَرَد،

۳ـ و این سرزمین را هرمز پاید،
۴ـ از سپاه دشمن، از دروغ،
۵ـ به این سرزمین میایدی،
۶ـ مه سپاه دشمن، مه دروغ،
۷ـ این را من [چون] بخششی خواهم از هرمز،
۸ـ اینم بخشش هرمز دهد.

شرح واژه‌ها

θāti: فعل مضارع سوم شخص مفرد است از θah: θah - a - ti ریشه است، a برای ساختن ماده از ریشه به‌کار می‌رفته و ti شناسهٔ خاص فعل مضارع سوم شخص مفرد است. *θāti* به فارسی میانه نرسیده است و به‌جای آن gōwēd به‌کار رفته است که از gōw مادهٔ مضارع و ēd شناسه ساخته شده است. معادل آن در فارسی دری «گوید» است که از «گوی» مادهٔ مضارع و «ـَ د» شناسه ساخته شده است.

dārayatwahuš: حالت فاعلی مفرد مذکر است از dārayatwahu - .š نشانهٔ حالت فاعلی مفرد است. در فارسی میانه dārāy به‌جای dārayatwahuš آمده است و نشانه‌ای برای نشان‌دادن حالت ندارد. «دارا» هم، که به‌جای dārāy به‌کار رفته، نشانه‌ای برای نشان‌دادن حالت ندارد.

xšāyaθyah: حالت فاعلی مفرد مذکر و صفت برای dārayatwahuš است و با آن مطابقه کرده است. šāh که به‌جای xšāyaθyah به‌کار رفته نشانه‌ای برای نشان‌دادن حالت ندارد. «شاه» هم که به‌جای šāh به‌کار رفته، نشانه‌ای برای نشان دادن حالت ندارد.

manā: ضمیر شخصی اوّل شخص در حالت مفعولی‌له مفرد است. در فارسی میانه ō man به‌جای manā به‌کار برده شده است. man حالت غیرفاعلی است و az حالت فاعلی است. ō نشان می‌دهد که man مفعول به‌واسطهٔ جمله است. «را» نشان می‌دهد که «من» مفعول به‌واسطهٔ جمله است.

ahuramazdāh در سطر ۲ و ۳ و ۸ حالت فاعلی مفرد مذکر است. ahuramazdām در سطر ۷ حالت مفعولی مفرد مذکر است. در فارسی میانه در سطر ۲ و ۳ و ۷ و ۸ به‌جای هر دو ōhrmazd آمده است، در سطر ۷ az نشان می‌دهد که ōhrmazd مفعول به‌واسطهٔ

جمله است. در سطر ۷ متن فارسی هم «از» نشان می‌دهد که «هرمز» مفعول به‌واسطهٔ جمله است.

upastām: حالت مفعولی مفرد مؤنث است از ـ uspastā. m نشان می‌دهد که واژه حالت مفعولی دارد. در فارسی میانه abastām به‌جای upastām به‌کار رفته است، از جای قرارگرفتن آن در جمله، و هم از این نکته که این ōhrmazd است که «*یاوری*» مـی‌دهد، درمی‌یابیم که abastām مفعول جمله است.

baratu: فعل امر سوم شخص مفرد است از bar: ریشه، a: نشانه‌ای است که برای ساختن ماده از ریشه به‌کار می‌رفته و tu: شناسه. در فارسی میانه barēd به‌جای baratu به‌کار رفته است. barēd از bar: مادهٔ مضارع و ēd: شناسه، ساخته شده است.

«**برد**»، که به‌جای barēd به‌کار رفته، از «بر»: مادهٔ مضارع و « ـَ د»: شناسه، ساخته شده است.

utā: حرف ربط است، در فارسی میانه ud و در فارسی دری «و» شده است.

imām: حالت مفعولی مفرد مؤنث است. m نشان می‌دهد که imām حالت مفعولی است. imām صفت است برای dahyāum و با آن مطابقه کرده است هم از لحاظ حالت و هم از لحاظ شمار و هم از لحاظ جنس. imām مؤنث است، مذکر آن imam است. در فارسی میانه im به‌جای imām به‌کار رفته است، نشانه‌ای برای مفعول بودن ندارد.

dahyāum: حالت مفعولی مفرد مؤنث از ـ dahyau. m نشان می‌دهد که dahyāum حالت مفعولی مفرد است. در فارسی میانه dēh به‌جای dahyāum به‌کار رفته است. چون ōhrmazd است که می‌پاید، نه برعکس، im dēh مفعول جمله است و ōhrmazd فاعل آن. در فارسی «را» نشان می‌دهد که «این سرزمین» مفعول جمله است.

pātu: فعل امر سوم شخص مفرد است از pā: ریشه و ماده، tu: شناسه. در فارسی میانه pāyēd به‌کار رفته است، از pāy: مادهٔ مضارع و ēd: شناسه. «**پاید**» که به‌جای pāyēd به‌کار رفته، از «پای»: مادهٔ مضارع و « ـَ د»: شناسه، ساخته شده است.

hačā: حرف اضافه است و در فارسی میانه az و آن در فارسی دری «از» شده است. حرف اضافه در فارسی باستان عامل است، یعنی در حالت اسمی که بدان مربوط است، دخالت می‌کند. در سطر ۴ hačā دوبار به‌کار رفته است، در هر دو مورد به اسم حالت مـفعولی‌عنه داده است. az در فـارسی میانه و «از» در فـارسی دری بـه اسـم حـالت

نمی‌دهند، چون در فارسی میانه و دری اسم حالت ندارد.

haināyāh: حالت مفعولی‌عنه مفرد مؤنث است. yāh نشانهٔ حالت مفعولی‌عنه مفرد است. در سطر ۶ hainā حالت فاعلی مفرد مؤنث است. در فارسی میانه به جای هر دو صورت hēn آمده‌است. در سطر ۴ از az درمی‌یابیم که hēn مفعول به‌واسطهٔ جمله است. در سطر ۴ متن فارسی‌دری هم«از» نشان‌می‌دهد که «سپاه‌دشمن» مفعول به‌واسطهٔ جمله است.

draugāt: حالت مفعولی‌عنه مفرد مذکر است. t نشان می‌دهد که draugāt حالت مفعولی‌عنه مفرد دارد. در سطر ۶ draugah حالت فاعلی مفرد مذکر است. در فارسی میانه به‌جای هر دو drōw به‌کار رفته است. در سطر ۴ از az درمی‌یابیم که drōw مفعول به‌واسطهٔ جمله است. در سطر ۴ متن فارسی دری هم «از» نشان می‌دهد که «دروغ» مفعول به‌واسطهٔ جمله است.

abi: حرف اضافه است و اسم مربوط بدان یعنی dahyāum حالت مفعولی دارد. در متن فارسی میانه ō به‌جای abi و در متن فارسی دری «به» به‌جای ō آمده است.

mā: در فارسی میانه ma و در فارسی دری «مه» شده است.

āǰamyāt: فعل تمنّایی سوم شخص مفرد است از ā: پیشوند، ǰam: ریشه و ماده، yā: نشانه‌ای که برای ساختن وجه تمنّایی به‌کار رفته است. t: شناسه. در فارسی میانه ēw āyēd به‌کار رفته است. ēw: پیش از وجه اخباری آمده و آن را وجه تمنّایی کرده است.

āyēd: فعل مضارع اخباری سوم شخص مفرد از -āy: مادهٔ مضارع. در متن فارسی دری «میایدی» به‌جای ma ēw āyēd به‌کار رفته است. از «م ـ»، «آید»: فعل مضارع و «ی» شناسهٔ فعل تمنّایی.

aitat: حالت مفعولی مفرد خنثی است از ـ aita به‌معنی این. t نشانهٔ حالت مفعولی مفرد خنثی است. در فارسی میانه ēd به‌جای aitat به‌کار رفته است و نشانه‌ای ندارد که نشان دهد مفعول جمله است. در متن فارسی دری «این‌را» به‌جای ēd آمده است. «را» نشان می‌دهد که «این» مفعول جمله است.

adam: ضمیر شخصی اوّل شخص است در حالت فاعلی مفرد. در فارسی میانه به‌جای آن az به‌کار رفته که ضمیر شخصی اول شخص مفرد است در حالت فاعلی. «من» در فارسی دری هم برای حالت فاعلی به‌کار می‌رود و هم برای حالت‌های دیگر.

yānam: حالت مفعولی مفرد مذکر است از ـ yāna. m نشان می‌دهد که yānam حالت مفعولی مفرد دارد. yān در متن فارسی میانه به‌جای yānam به‌کار رفته و نشانه‌ای ندارد

که نشان دهد yān مفعول جمله است.

ǰadyāmi: فعل مضارع اخباری اوّل شخص مفرد است از ǰad: ریشه، ya: نشانه‌ای که برای ساختن مادهٔ مضارع به‌کار رفته و āmi: شناسه. در متن فارسی میانه **xwāhēm** به‌جای ǰadyāmi به‌کار رفته است از xwāh: مادهٔ مضارع و ēm: شناسه. «*خواهم*» فارسی دری هم از «خواه»: مادهٔ مضارع و « ـَ م»: شناسه، ساخته شده است.

mai: ضمیر شخصی متصل اوّل شخص مفرد است در حالت مفعولی‌له. در متن فارسی میانه m به‌جای mai به‌کار رفته و در متن فارسی دری « ـَ م». mai در فارسی باستان هم حالت اضافی است و هم حالت مفعولی‌له، از معنی فهمیده می‌شود که در جمله کدام‌یک از حالت‌های دوگانه را دارد. در فارسی میانه و فارسی دری m و « ـَ م» یا مضاف‌الیه‌اند و یا مفعول و یا فاعل منطقی جمله، از معنی فهمیده می‌شود که در جمله کدام‌یک از حالت‌های سه‌گانه را دارند.

dadātu: فعل امر سوم شخص مفرد است از dadā: مادهٔ مضارع و tu: شناسه. dadā مادهٔ مضارع است از تکرار ریشهٔ dā: دادن. ـ dah فارسی میانه، که در فارسی دری «ده»، مادهٔ مضارع دادن، شده، بازماندهٔ dadā است. در فارسی میانه dahēd به‌جای dadātu به‌کار رفته است که از dah: مادهٔ مضارع و ēd: شناسه، ساخته شده است. «دهد» فارسی دری هم از «ده»: مادهٔ مضارع و « ـَ د»: شناسه، ساخته شده است.

تحول زبان فارسی بر اثر عامل‌های بیرونی

۱ـ تحول نظام آوایی

زبان فارسی میانه با پهلوی اشکانی قرابت زیادی، هم از نظر نظام آوایی و صرفی و نحوی و هم از نظر واژگانی، داشته است. زبان فارسی به‌تدریج در دورهٔ ساسانیان جانشین پهلوی اشکانی گردید و پهلوی اشکانی از رواج افتاد به‌طوری که در آغاز رواج اسلام در ایران اثری از آن به‌جای نمانده بود. رایج شدن فارسی به‌جای پهلوی اشکانی سبب شد واژه‌هایی چند از پهلوی اشکانی وارد فارسی گردد و با داخل‌شدن واژه‌های پهلوی اشکانی به فارسی فونم‌های ژ و غ و ق بر فونم‌های فارسی افزوده

گردد.

ورود واژه‌های عربی به زبان فارسی سبب شد همزه به فونم‌های فارسی افزوده گردد. همزه را واژه‌های همزه‌دار و عین‌دار به فارسی آورده‌اند.

۲ـ تحول صرفی و نحوی

در فارسی باستان اسم و صفت و ضمیر سه جنس: مذکر و مؤنث و خنثی و سه‌شمار: مفرد و مثنی و جمع داشته‌اند.

در فارسی میانه اسم و صفت و ضمیر جنس و شمار مثنی نداشته‌اند.

زیرنفوذ زبان عربی شمار مثنی و جنس مذکر و مؤنث برای واژه‌های عربی در فارسی دری رواج یافته است. در «دولتین متعاهدتین» دولتین: مثنی مؤنث است، صفت آن هم مثنی مؤنث آورده شده است.

تحول واژگانی فارسی

تحول واژگانی زبان از دو جهت با تحول نظام آوایی و تحول صرفی و نحوی تفاوت دارد. نخست تحول نظام آوایی و تحول صرفی و نحوی زبان ادبی و رسمی به‌کندی انجام می‌گیرد، در حالی‌که تحول واژگانی زبان ادبی و رسمی، روزانه است. دیگر نظام آوایی و قواعد صرفی و نحوی زبان کمتر زیرنفوذ عامل‌های خارجی از جمله زبان بیگانه قرار می‌گیرند، در حالی‌که برای نفوذ واژه‌های بیگانه به واژگان زبان حد و حصری نیست. واژگان زبان فارسی دری از واژه‌های عربی انباشته شده است.

قرن‌ها طول کشیده تا «خو» (x^v) از نظام آوایی فارسی بیرون رفته و همزه بدان افزوده گشته است. اما هر روز چیزی اختراع یا کشف می‌شود، نام چیز کشف شده یا اختراع گشته به واژگان زبان افزوده می‌شود. این نام یا وضع می‌شود و یا از واژه‌های زبان برای نامیدن اختراع و کشف شده استفاده می‌شود.

حدود صدسال پیش «اتومبیل» به ایران آورده شد. همراه با آن واژه‌های «اتوموبیل» و «ماشین» به واژگان فارسی افزوده گشت. بعداً برای آن «خودرو» را ساختند. «فرمان» و «رکاب» و «سوار» هم در معنی جدید به‌کار برده شدند.

۱ـ تحول درونی واژگان فارسی

استعمال واژه در معنی مجازی و کنایی سبب می‌شود معنی واژه تغییر کند. «لعل» بر «گوهری گل‌رنگ» اطلاق شده، به مجاز به معنی «لب گل‌رنگ معشوق» به‌کار رفته است. خاقانی گفته است:

درهم شکسته‌ای دل خاقانی از جفا　　تاوان بده زلعل که گوهر شکسته‌ای

شباهت لفظی و معنوی و یا هر دو از عامل‌های تغییر معنی واژه است. «رویه» واژه‌ای است عربی به معنی «تفکّر». «رویه» امروزه به‌سبب شباهت لفظی با «روش» به‌معنی «روش» به‌کار می‌رود. «تهوّر» در اصل «طرف افراط غضب» و «شجاعت» در اصل «طرف اعتدال غضب» معنی می‌دهد. «تهور» ناستوده و «شجاعت» ستوده است. به‌سبب شباهتی که میان معنی «تهور» و «شجاعت» هست، «تهور» به‌معنی «شجاعت» به‌کار رفته است. سعدی در *بوستان* گفته است:

دلاور که باری تهور نمود　　بباید به مقدارش اندر فزود

«آراستن» و «پیراستن» باهم شباهت لفظی و معنوی دارند. «آراستن» در اصل به‌معنی «آراسته کردن با افزودن چیزی» و «پیراستن» در اصل به‌معنی «آراسته کردن با کم کردن چیزی» است. در بیت نخست که از فرخّی است «پیراستن» در معنی اصلی و در بیت دوم که از «حافظ» است «پیراستن» به‌معنی «آراستن» به‌کار رفته است:

چو نوشروان به عدل و داد گیتی را بیارایی
به تیغ تیز باغ پادشاهی را بپیرایی

*

شرمم از خرقهٔ آلودهٔ خود می‌آید　　که به هر پاره دوصد شعبده پیراسته‌ام

تیره‌شدن معنی واژه، به‌سبب دورافتادن آن واژه از خانوادهٔ لغوی خود و یا بی‌خانواده‌شدن آن واژه، سبب دگرگونی معنی واژه می‌شود. واژه «فره» صفت تفضیلی سماعی و معنی آن «افزون» است. در *حدیقهٔ* سنایی آمده است:

کشوری را دو پادشه فره است　　در یکی تن یکی دل از دو به است

از «فره» در بیت زیر، که از «امیر معزّی» است، هم معنی «افزون» می‌توان استنباط کرد و هم معنی «خوب»:

نـیرنگ چشـم *او* فـره بـر سـیمش *از* عـنبر زره
زلفش همه بند و گره جعدش همه چین و شکن

«فره» در بیت زیر، که از «ادیب نیشابوری» است، تنها معنی «خوب» می‌دهد:

هرچه کرد *آن دو زلف فره کـرد* کـرد وکـارم گـره درگـره کـرد

«کم‌کوشی»، یعنی به‌کار بـردن کـم‌ترین نـیرو و بـه‌دست آوردن بـیشترین سـود، از علّت‌های تحول معنی واژه است. ادای «بانو» به‌کوشش کمتری نیاز دارد تا «شهربانو». در بیت زیر، که از «خاقانی» است، «بانو» به‌جای «شهربانو» به‌کار رفته است:

ور جـز بـقای بـانو و شـاهست کـام او پس *داستان سگ‌صفتان داستان اوست*

در شاهد زیر، که از «شاهنامه» است، «شرم» به‌جای «شرم‌گاه» به‌کار رفته است:

بدو گفت *شاه اندراین حقّه* چیست نـهاده بـرین حـقّه بـر مـهر کـیست
بدو گفت *کان* خـون گـرم مـن *است* بـریده زبـن *بـاز* شـرم مـن *است*...
نـجستم بـه فـرمانت *آزرم* خـویش بریدم هم‌انـدر زمـان شـرم خـویش

۲ـ تحوّل واژگانی بر اثر عامل‌های بیرونی

اوضاع اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، دینی و علمی، واژگـان زبـان را تـحت تأثیر قـرار می‌دهد.

ایرانیان در اواخر هزارهٔ دوم پیش از میلاد مسیح به ارباب انواع معتقد بودند. گروهی از ارباب انواع را **ahura** و گروهی دیگر را **daiwa** مـی‌نامیدند. در ایـن هـنگام زردشت ظهور می‌کند و آیین جدیدی را بنیاد می‌نهد. زردشت دیوها را ارواح خبیث اعلام می‌کند و برای آنها رئیسی معین می‌کند به‌نام **ahra manyu**. وی هم‌چنین برای اهوره‌ها رئیسی مشخص می‌کند به‌نام **ahura mazdāh**. از این زمان است که «دیـو» بـه‌معنی «شـیطان» به‌کار می‌رود و «هرمز»، به‌معنی آفرینندهٔ نیکی، و «اهریمن»، به‌معنی آفرینندهٔ بدی، به واژگان فارسی افزوده می‌شوند.

از این زمان در واژگان فارسی واژه‌هایی خاص اهریمن و جهان او و واژه‌هایی خاص اهوره مزداه و جهان او گردیدند. در فارسی میانه **guftan**: گفتن، خاص هرمز و جـهان اوست و **drāyīdan**: گفتن، خاص اهریمن و جهان او. با ورود اسلام به ایران، که دینی است توحیدی، واژه‌های اهریمنی یا متروک می‌شوند و یا تغییر معنی می‌دهند.

zafar: در فارسی میانه بر «دهان اهریمنی» اطلاق شده، اما در فارسی دری «زفر» به معنی «دهان» است. در فارسی میانه «دیوان بزرگ» را **kamārīgān dēwān** نامیده‌اند، این ترکیب به فارسی دری نرسیده است.

در اواخر سدهٔ هشتم پیش از میلاد مسیح دیوکس *(Deioces)* دولت ماد را در همدان تأسیس کرد. دولتی که دیوکس بنیاد نهاده بود تابع دولت آشور بود.

در اوایل سدهٔ هفتم پیش از میلاد مسیح، *هخامنش* در *پارسومش (Parsumash)*، واقع در نزدیکی شوش، دولت پارسی هخامنشی را تشکیل داد. این دولت تابع دولت ماد بود. در سال ۶۱۲ پیش از میلاد مسیح «هوخشتره (Huvaxštra)» مادی، با تصرف *نینوا*، پایتخت «*آشور*»، دولت مستقل ماد را تأسیس کرد.

«کورش *پارسی*»، از نوادگان هخامنش، در سال ۵۵۰ پیش از میلاد مسیح با غلبه بر «آستیاگس (Astyages)» آخرین پادشاه ماد، دولت ماد را منقرض و دولت هخامنشی را تأسیس کرد. کورش موفق شد امپراتوری وسیعی تشکیل دهد که شمال آن دریای خوارزم و جنوب آن خلیج‌فارس و شرق آن سند و غرب آن دریای سرخ بود. کمبوجیه، پسر و جانشین کورش، مصر و لیبی را ضمیمهٔ متصرفات پدر کرد.

دولت هخامنشی را «اسکندر مقدونی» در سال ۳۳۱ پیش از میلاد مسیح سرنگون کرد.

در دورهٔ هخامنشیان پارسیان با قومهای مختلف ایرانی، چون «سغدیان» و «خوارزمیان» و «سکاها» و ملت‌های مختلف غیرایرانی، چون «آرامیان» و «سومریان» و «بابلیان» و «آشوریان» و «مصریان» و «یونانیان» در تماس آمدند.

هخامنشیان از آشوریان الفبای میخی، از مادیان xšāyaθya (: شاه) و از سومریان «dipī (: کتیبه)» را گرفتند. dipī به‌صورت «دب» در «دبستان» و «دبیر» و به‌صورت «دیو» در «دیوان» و xšāyaθya به‌صورت «شاه» تا امروز در فارسی دری باقی مانده‌اند. «شاهنشاه» بازماندهٔ šāhān šāh فارسی میانه است و آن خود بازماندهٔ **xšāyaθyānām xšāyaθyah** فارسی باستان است. ترکیب مزبور را هخامنشیان، که بر شاهان دیگر فرمان می‌راندند، به‌عنوان لقب برای خود جعل کردند.

اسکندر در سال ۳۲۳ پیش از میلاد مسیح در بابل مرد. «سلوکوس» در ایران جانشین اسکندر شد و او دولت سلوکی را تأسیس کرد. این دولت تا سال ۲۴۷ پیش از میلاد مسیح بر ایران حکومت کرد.

در سال ۲۴۷ پیش از میلاد مسیح «اشک اول» دولت اشکانی را تأسیس کرد. «مهرداد اول» (سلطنت از ۱۷۱ تا ۱۳۸ پیش از میلاد مسیح)، «فرهاد دوم» (سلطنت از ۱۳۸ تا ۱۲۸ پیش از میلاد مسیح) و «مهرداد دوم» (سلطنت از ۱۲۸ تا ۸۸ پیش از میلاد مسیح) امپراتوری اشکانی را، که به جیحون و کر و فرات و سند و خلیج‌فارس و دریای مکران محدود می‌شد، تأسیس کردند. دولت اشکانی تا سال ۲۲۴ میلادی، سالی که «اردوان پنجم»، آخرین پادشاه اشکانی، در جنگ با «اردشیر ساسانی» به قتل رسید، بر ایران حکومت کرد.

در دوران اشکانی ایرانیان در خاور با «هندیان»، و «ترکان» و «چینیان» و «تبتّیان» و در باختر با «یونانیان» و «رومیان» و «سامیان» و در شمال با «ارمنیان» همسایه بودند.

با تسلط حکومت سلوکی بر ایران، زبان و فرهنگ یونانی در ایران رواج یافت و رواج آن تا سده‌های نخستین اسلامی ادامه پیدا کرد.

مهرداد اول اشکانی خود را «دوستدار یونان» **(Philhellene)** می‌نامید و سکه‌های خود را با لقبی که برای خود برگزیده بود، ضرب می‌کرد. پادشاهان پس از او هم روش او را در یونان دوستی دنبال می‌کردند. سر بریدهٔ «کراسوس»، سردار رومی را هنگامی به حضور «اُرُد دوم» (سلطنت از حدود ۵۷ تا ۳۷ یا ۳۸ پیش از میلاد مسیح) آوردند که نمایشنامه‌ای یونانی در حضور او بازی می‌شد. «بلاش اول» (سلطنت از ۵۱ تا ۷۷ یا ۷۸ میلادی) ایران دوستی را جانشین یونان دوستی کرد. وی زبان و الفبای پهلوی اشکانی را به‌جای زبان و الفبای یونانی به‌کار گرفت. بنابر روایات زردشتی به‌دستور بلاش اول، اوستا را، که پس از هجوم اسکندر به ایران پراکنده شده بود، گردآوری کردند. از این زمان زبان یونانی اهمیتی را، که در دورهٔ سلوکی و نیمهٔ اول دورهٔ اشکانی به‌دست آورده بود، از دست داد، اما متروک نشد. نخستین پادشاهان ساسانی، اردشیر و شاپور و هرمز، کتیبه‌های خود را، علاوه بر فارسی میانه و پهلوی اشکانی، به یونانی هم نویسانده‌اند.

در دورهٔ اشکانی واژه‌هایی از پهلوی اشکانی به زبان‌های دیگر و از زبان‌های دیگر واژه‌هایی به پهلوی اشکانی راه یافتند:

یونانی: **diadēma** ← پهلوی اشکانی: **dēdēm**: **دیهیم**.

یونانی: **sphaira** ← پهلوی اشکانی: **ispēr**: **سپهر**.

سنسکریت: **śramna** ← پهلوی اشکانی: **šaman**: **شمن**.

سنسکریت: **loká** ← پهلوی اشکانی: **lōg**: **جهان**.

سنسکریت: **kumârá** ← پهلوی اشکانی: **kumār**: **جوان.**

سریانی: **šippōrā** ← پهلوی اشکانی: **šayfur**، **شیپور.**

پهلوی اشکانی: **handām**← سریانی: **haddāmā**: **اندام.**

پهلوی اشکانی: **čirāg** ← ارمنی: **črag**: **چراغ.**

پهلوی اشکانی: **syāw**← ارمنی: **seav**: **سیاه.**

ترجمهٔ تحت‌اللفظ از یونانی: logos: ۱ـ لغت ۲ـ روح، پهلوی اشکانی: wāxš: ۱ـ لغت ۲ـ روح، فارسی میانهٔ زردشتی: waxš: ۱ـ لغت ۲ـ روح.

اردشیر بابکان در سال ۲۲۴ میلادی دولت ساسانی را تأسیس کرد. اردشیر در سال ۲۴۱ میلادی سلطنت ایران را به پسرش شاپور واگذاشت. شاپور پس از رسیدن به سلطنت، کشور را از طرف شمال و جنوب و شرق و غرب گسترش داد. شاپور در کتیبه‌ای، که در کعبهٔ زردشت نویسانده، مناطقی را، که قلمرو حکومت او را تشکیل می‌داده‌اند، ذکر کرده است. کشور شاپور *سند* و *پیشاور* و *کاشغر* و *مرو* و *گرجستان* و *ارمنستان* و *بین‌النهرین* و *عمان* را دربرمی‌گرفته است. به همین مناسب شاپور عنوان «شاهنشاه ایران» را، که اردشیر برای خود برگزیده بود، کافی ندانست و خود را «شاهنشاه ایران و انیران» نامید. دولت ساسانی تا سال ۶۵۱ میلادی، سالی که «یزدگرد سوم»، آخرین پادشاه ساسانی، در مرو به قتل رسید، دوام یافت.

از اوضاع دینی در دوران سلطنت نخستین پادشاهان اشکانی اطلاعی دردست نیست، ظاهراً این پادشاهان به دین توجهی نمی‌کردند.

بلاش اول به دین زردشتی توجه کرد و دستور داد اوستا را گردآوری و تنظیم کنند.

اردشیر بابکان از آغاز با روحانیان زردشتی هم‌پیمان شده بود و دین زردشتی را رواج می‌داد. اردشیر هر ناحیه‌ای را که تصرف می‌کرد، برای ادارهٔ آن ناحیه یک مرزبان و یک موبد تعیین می‌کرد. از وصایای اردشیر است به شاپور، به روایت فردوسی:

چو بر دین کند شهریار آفرین — برادر شود شهریاری و دین

نه بی‌تخت شاهیست دینی به‌پای — نه بی‌دین بود شهریاری به‌جای...

چنین پاسبانان یکدیگرند — تو گویی که در زیر یک چادرند

اردشیر «تنسر»، یکی از روحانیان زردشتی را مأمور کرد تا اوستا را جمع‌آوری و تنظیم کند تا براساس آن عمل شود.

پس از اردشیر در چند مورد دیگر اوستا از نو آراسته و پیراسته شده تا با اوضاع و

احوال جدید متناسب شود:

۱ـ در زمان «بهرام اول» (سلطنت از ۲۷۳ تا ۲۷۶ میلادی) به‌وسیلهٔ «کرتیر» برای مقابله با ادیان دیگر به‌ویژه دین مانی.

۲ـ در زمان «شاپور دوم»، «*ذوالاکتاف*» (سلطنت از ۳۰۹ تا ۳۷۹ میلادی) به‌وسیلهٔ «آذرباد مهراسپندان» برای مقابله با ادیان دیگر به‌ویژه دین مسیح.

۳ـ در زمان «خسرو اول، انوشیروان» (سلطنت از ۵۳۱ تا ۵۷۹ میلادی) برای مقابله با «مزدکیان» و «زروانیان».

۴ـ در زمان «مأمون، خلیفهٔ عباسی» (خلافت از ۱۹۸ تا ۲۱۸ هجری) برای حراست از موجودیت «اوستا و دین».

شاپور، فرزند اردشیر، تعصبی نسبت به دین زردشتی نداشت. «مانی» از همین امر استفاده و خود را به او نزدیک کرد. مانی یکی از آثار خود را، که به فارسی میانه نوشته و آن‌را به‌نام شاپور، *شاپورگان* نامیده است، در روز تاج‌گذاری شاپور به او تقدیم کرد. مانی در تمام دوران سلطنت شاپور و سلطنت پسرش «هرمز» (سلطنت از ۲۷۲ تا ۲۷۳ میلادی) آزادانه دین خود را تبلیغ می‌کرد.

در زمان سلطنت بهرام اول روحانیون زردشتی به رهبری کرتیر به دفاع از دین زردشتی برخاستند و ادیان و مذاهب دیگر را سرکوب کردند. کرتیر در کتیبه‌ای، که در «کعبهٔ زردشت» به فارسی میانه نویسانده، گفته است که «یهود» و «بوداییان» و «برهمنان» و «صائبین» و «نصاری» و «جینیان» و «مانویان» را (به فارسی میانه به‌ترتیب: yahūd = yhwdy، šaman = šmny، brahman = brhmany، *nāčara = n’c’ry، krīstyān = krystyd’n، *muktīk = mktky، zandīk = zndyky) سرکوب کرده و معبدهای آنها را به معبد زردشتی تبدیل کرده است.

یهود از زمان «بخت نصر» (م. ۵۶۲ پیش از میلاد مسیح) پادشاه «کلده» که «اورشلیم» را ویران کرد و یهود را به اسارت برد، در میان ایرانیان زندگی می‌کنند.

مسیحیت از آغاز با ایران مربوط بوده است. در روایات مسیحی آمده است که سه نفر «مغ» از روی حرکت ستارگان دریافته بودند که مسیح به‌زودی زاده می‌شود. پس ایشان با هدایا به فلسطین رفتند و به حضور مسیح رسیدند.

برهمنان پیروان دین قدیم هندوها هستند. هندوها با ایرانیان یک دین و یک زبان داشتند، حدود ۱۵۰۰ پیش از میلاد مسیح از هم جدا شدند. بر اثر این جدایی میان عقاید

و زبان‌های ایرانیان و هندوان اختلاف افتاد.

جینیان پیرو «جنه (jina)»اند. جنه «پیروز» معنی می‌دهد و آن لقب «مهاویره (mahāvīra)» است. مهاویره را پیروز نامیده‌اند چون او توانسته است بر «کرمن (karman)» یعنی «اسارت جهان مادی» غلبه کند. مهاویره، که در سدهٔ ششم پیش از میلاد مسیح زندگی می‌کرده، می‌آموخته است که برای رستگاری روح باید دنیای پلید را رها کرد. وی آزار به جانداران را نهی کرده است. شاید در میان ایرانیان شرقی، سغدیان و بلخیان و سکاها، گروه‌هایی بوده‌اند که از جنه پیروی می‌کرده‌اند.

بوداییان پیروان بودا هستند. بودا لقب «سیددرته‌گوتمه **(Siddhartha Gautama)**» است. بودا در سدهٔ ششم پیش از میلاد مسیح در شهر «لومبینی (Lumbini)»، واقع در «نپال»، زاده شد. پدرش پادشاه نپال بود. بودا در ۱۵ سالگی با یکی از بستگان خود ازدواج کرد و صاحب پسری شد. وی در ۲۹ سالگی خانه و خانواده را ترک کرد تا به حقیقت دست یابد. وی در سال ۵۲۸ پیش از میلاد مسیح به حقیقت دست یافت و در سال ۴۸۳ پیش از میلاد مسیح در سن ۸۰ سالگی درگذشت. حقیقتی که بودا بدان دست یافت و مدت ۴۵ سال به تبلیغ آن پرداخت این بود که دنیا محل رنج و عذاب است و بشر می‌تواند خود را از شر رنج و عذاب با غلبه بر امیال و شهوات نجات دهد. گروهی از مردم سغد پیرو بودا بوده‌اند و از نوشته‌های بوداییان به سغدی آثاری به‌جای مانده است.

«صائبین» پیروان «یوحنای معمدان»اند. صائبین، که اکنون در جنوب عراق و خوزستان زندگی می‌کنند، خود را «مندائیه»، یعنی «اهل عرفان» می‌دانند. «مندا» به زبان ایشان، که گویشی از زبان آرامی است، به‌معنی «عرفان» است. اینان می‌گویند مندا از طریق کشف و شهود به‌دست می‌آید. مانی در میان صائبین بزرگ شده است.

مانویان پیروان مانی بوده‌اند. مانی در ۱۴ نیسان ۲۱۶ میلادی در شمال بابل زاده شد و در سال ۲۷۷ میلادی در جندی‌شاپور درگذشت. مانی کتابهای متعددی نوشته بوده که بخش‌هایی از نوشته‌های او به زبان‌های مختلف از جمله به زبان‌های مختلف ایرانی باقی مانده است. مانی برای تبلیغ دینش یا خود به جاهای مختلف مسافرت می‌کرد یا کسی از پیروان خود را به مسافرت وامی‌داشت. به‌زودی دین مانی در شرق و غرب جهان آن روزگار پراکنده شد و اقوام مختلفی چون قبطیان و رومیان و ترکان و چینیان به دین مانی روی آوردند. نزدیک ۸۰ سال دین مانی، دین رسمی دولت اویغور بود که در سدهٔ هشتم

و نهم میلادی بر آسیای میانه فرمان می‌راند. دین مانی به‌تدریج پیروان خود را از دست داد. ظاهراً تا زمان مغول در ترفان پیروانی از مانی زندگی می‌کرده‌اند. از آن پس دین مانی به فراموشی سپرده شد.

در نیمهٔ دوم سدهٔ دهم میلادی شخصی بلغاری به‌نام «بوگومیل (**Bogomil**)» مذهبی با استفاده از عقاید مانی تأسیس کرد. در سدهٔ دوازدهم میلادی مردمی از بوسنی به آیین بوگومیل گرویدند. سلطان عثمانی، «محمّد دوم» ملقب به «فاتح» در سال ۱۴۶۳ میلادی بوسنی را تصرف کرد. تسلط ترکان عثمانی بر بوسنی تا سال ۱۸۷۸ دوام یافت و در این سال بوسنی به تصرف امپراتوری اتریش و هنگری درآمد. در ۱۹۱۸ اسلاوهای جنوب اروپا کشوری تشکیل دادند که بوسنی هم جزئی از آن‌را تشکیل می‌داد. کشوری که اسلاوهای جنوبی تشکیل دادند در سال ۱۹۳۱ «یوگوسلاوی» نامیده شد. در هنگام تسلط «ترکان عثمانی» بر بوسنی بوگومیل‌های بوسنی به دین اسلام گرویدند.

در دورهٔ سلطنت «قباد» (سلطنت از ۴۸۸ تا ۴۹۶ و از ۴۹۹ تا ۵۳۱ میلادی) شخصی، ظاهراً مانوی، به‌نام مزدک آیین مزدکی را تأسیس کرد. انوشیروان، پسر قباد، مزدک را به قتل رساند و مزدکیان را سرکوب کرد. از مزدک و پیروان او نوشته‌ای به‌جای نمانده است. ظاهراً وی احساس نمی‌کرده آیین ساده‌اش نیازی به نوشته داشته باشد. مزدک می‌آموخت که علت جنگ و ستیز نابرابری است، برای از میان بردن جنگ و ستیز، همگان باید از خواسته و زن به تساوی استفاده کنند.

«زروانیان» فرقه‌ای از زردشتیان بوده‌اند موحد. اینان اعتقاد داشتند که از زروان اهوره مزداه و اهریمن به‌وجود آمده‌اند. از عقاید زروانیان در برخی از آثار فارسی میانه، چون «مینوی خرد» مطالبی به‌جای مانده است.

ساسانیان در آغاز، علاوه بر زبان مادری خود، فارسی، از زبان‌های یونانی و پهلوی اشکانی هم استفاده می‌کردند، اما به‌تدریج تنها از زبان فارسی استفاده کردند.

علمای زردشتی، که از آغاز با دولت ساسانی هم‌پیمان شده بودند، به شرح و ترجمه *اوستا* به فارسی پرداختند. در این دوره است که برای اوستا الفبایی اختراع شد و آن را آن‌طور که تلفظ می‌شد، ثبت کردند.

اوستا در اصل مکتوب نبوده، آن‌را علمای زردشتی حفظ می‌کردند و بعدها آن‌را به قید کتابت درآورده‌اند.

«آندریاس»، ایران‌شناس آلمانی، که در اواخر سدهٔ نوزدهم و اوایل سدهٔ بیستم

میلادی می‌زیسته، معتقد بوده است که اوستا را در زمان اشکانیان به الفبایی ناقص، که از الفبای آرامی گرفته شده بوده، به قید کتابت درآورده و بعداً در دورهٔ ساسانیان آن‌را از الفبای ناقص به الفبای کامل جدید نقل نمودند. برخی دیگر از دانشمندان معتقدند که اوستا برای اولین‌بار در دورهٔ ساسانیان به قید کتابت درآمده است.

رواج اوستا میان فارسی‌زبانان سبب شد که واژه‌هایی از زبان اوستایی به زبان فارسی میانه راه یابند:

اوستایی: **aiwisrūθrima**، فارسی میانه: **ēbsrūsrim**: نام یکی از گاه‌های پنجگانه، از غروب آفتاب تا نیمه‌شب. اوستایی: **ŭsahina**، فارسی میانه: **ŭsahin**: نام یکی از گاه‌های پنجگانه، از نیمه‌شب تا بامداد. اوستایی: **aiwyā̊ŋhana**، فارسی میانه: **ēbyānghan**: «کستی» (کمربند مقدس زردشتیان). اوستایی: **gaδavara**، فارسی میانه: **gadwar** گرزور. اوستایی: **gaošō - srūta**، فارسی میانه: **gōšō - srūd**: شنیده شده به وسیلهٔ گوش، آموخته شده.

از پهلوی اشکانی هم واژه‌هایی به فارسی میانه راه یافته است:

پهلوی اشکانی: **widang**، فارسی میانه: **widang**: «اندوه». پهلوی اشکانی: **panǰ**، فارسی میانه: **panǰ**: پنج. پهلوی اشکانی: **ranǰ**، فارسی میانه: **ranǰ**: رنج. پهلوی اشکانی: **az**، فارسی میانه: **az**: من. پهلوی اشکانی: **šahr**، فارسی میانه: **šahr**: شهر.

مانی و پیروان او واژه‌ها و اصطلاحات نوینی برای بیان عقاید خود جعل کردند، از ساخته‌های مانویان است:

dēn-sārār: دین سالار، لقب خلیفهٔ مانی بوده است. **xrōh-xwān**: واعظ، ذاکر. **rōšnān-xwārist**: نام ایزدی است که در *الفهرست* به «حبیب‌الانوار» ترجمه شده است.

مانی و مانویان واژه‌هایی را از فارسی میانه در معنی‌های جدید به‌کار بردند:

zindag در فارسی میانهٔ زردشتی به معنی «ذیروح» است، در فارسی میانهٔ مانوی، علاوه بر معنی «ذیروح» به معنی «عارف» هم به‌کار رفته است. **amahraspandān** در فارسی میانهٔ زردشتی بر «اردیبهشت» و «خرداد» و «مرداد» و «شهریور» و «دی» و «بهمن» و «اسفندارمذ» اطلاق شده است، در فارسی میانهٔ مانوی بر پنج عنصری که جهان نیکی از آنها تشکیل یافته، یعنی «فروهر» به معنی «اثیر» و «باد» و «روشنی» و «آب» و «آذر» دلالت می‌کند.

زبان مادری مانی، آرامی رایج در بابل در سدهٔ سوم میلادی بوده است. مانی کتاب‌های خود را، جز *شاپورگان*، به آرامی نوشته بوده است. در نوشته‌های مانی و مانویان به تأثیر زبان‌آرامی برخورد می‌کنیم. در زبان‌های سامی از جمله آرامی **BNY' Y'MYN'** به معنی «فرزندان دست راست» است و مجازاً به‌معنی «نیکوکاران». در فارسی میانهٔ مانوی **dašnēzādagān**، لغةً «*فرزندان دست راست*» معنی می‌دهد، به‌معنی «نیکوکاران» به‌کار رفته است.

از زبان سریانی واژه‌هایی به فارسی میانه راه یافته است:

سریانی: **kennārā** ، فارسی میانهٔ زردشتی و مسیحی: **kannār** : چنگ (آلت موسیقی). سریانی: **šuβḥā** فارسی میانهٔ مسیحی: **šubāh** : نیایش.

در سال ۳۱ هجری یزدگرد سوم، پادشاه ساسانی، به قتل رسید. با قتل یزدگرد دولت ساسانی سرنگون و ایران جزئی از کشور اسلام شد.

در سال ۲۵۴ هجری «یعقوب لیث صفار» دولت مستقل ایران را در «زرنج سیستان» تأسیس و زبان فارسی دری را زبان رسمی ایران کرد. این رسمیت تاکنون ادامه دارد.

در فاصلهٔ میان سقوط ساسانیان و تأسیس دولت صفاری زبان علمی زردشتیان، فارسی میانهٔ زردشتی و زبان علمی مانویان فارسی میانهٔ مانوی و زبان علمی ایرانیان مسلمان عربی بود.

در سال ۲۶۱ هجری «نصربن احمد سامانی» دولت سامانی را تأسیس کرد. در این دولت که مرکز آن «بخارا» بود، زبان فارسی دری، زبان رسمی بود و پادشاهان سامانی به گسترش زبان فارسی علاقه‌مند بودند.

در سال ۳۵۱ «البتگین» دولت «غزنوی» را در «غزنه» تأسیس کرد. «سبکتگین» غلام و داماد البتگین، قلمرو دولت غزنوی را گسترش داد. «محمود غزنوی»، پسر سبکتگین، بخشی از «هندوستان» را بر حکومت خود افزود. در دولت غزنویان، زبان فارسی دری به هندوستان راه یافت.

در سال ۹۳۲ هجری «بابر» که به پنج واسطه نسبش به «تیمور لنگ» می‌رسد، بر «لاهور» مسلط شد و دولت مغولی هند را، که تا سال ۱۲۷۵ هجری دوام داشت و در این سال انگلستان آن‌را سرنگون کرد، تأسیس نمود. زبانِ فارسی دری زبان رسمی دولت مغولی هند بود.

رواج فارسی دری در هند سبب شد زبانی به‌وجود آید به نام «*اردو*» که اکنون زبان

رسمی کشور پاکستان است.

در سال ۴۲۹ «جغری بیک» و برادرش «طغرل بیک»، دولت «سلجوقی» را تأسیس کردند. سلجوقیان بر منطقهٔ وسیعی از آسیا از جمله آسیای صغیر تسلط یافتند. این امر سبب شد که فارسی دری در آسیای صغیر رواج پیدا کند.

در سال ۶۹۹ هجری «عثمان»، دولت عثمانی را در آسیای صغیر تشکیل داد. فرزندان عثمان به‌تدریج بر بخش‌های وسیعی از اروپا و آسیا و آفریقا تسلط یافتند. در دولت عثمانی، که تا سال ۱۳۴۲ هجری قمری دوام داشت، زبان فارسی دری رایج بود.

حدود سال ۴۷۰ هجری «انوشتگین»، دولت «خوارزمشاهی» را تأسیس کرد. این دولت را مغول در سال ۶۲۸ هجری سرنگون کرد.

از سال ۶۲۸ تا ۹۰۷ مغول و تیموریان بر ایران حکومت کردند. از سال ۹۰۷ تا سال ۱۱۴۸ هجری «صفویان» و پس از صفویان، از سال ۱۱۴۸ تا سال ۱۲۰۹، «افشاریان» و «زندیان» بر ایران فرمان راندند.

از سال ۱۲۰۹ تا سال ۱۳۴۴ هجری قمری (۱۳۰۴ هجری شمسی)، «قاجاریان» و از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۵۷ هجری شمسی خاندان پهلوی بر ایران سلطنت کردند.

«احمدشاه درّانی»، از سرداران «نادرشاه افشار»، «افغانستان» را در سال ۱۱۶۰ هجری (۱۷۴۷ میلادی) تأسیس کرد. افغانستان تا ۱۹۱۹ میلادی، به علت دخالتهای «بریتانیا» و «روسیه»، که هریک قصد تسلط بر آن را داشتند، دولت مستقلی به‌شمار نمی‌آمد.

در نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم میلادی «روسیه» بر بخش آسیای میانه مسلط شد و «ترکستان روس» را تأسیس کرد. پس از انقلاب «بلشویکی»، در سال ۱۹۲۹ میلادی، فارسی‌زبانان ترکستان روس، کشور «تاجیکستان» را، به‌عنوان یکی از ۱۵ جمهوری مؤسس اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، تأسیس کردند.

رابطهٔ زبانی و فرهنگی میان ایران و فارسی‌زبانان آسیای میانه از زمان صفویان، به‌علت دشمنی میان «شیبانیان» سنی حاکم بر آسیای میانه و صفویان شیعه مذهب حاکم بر ایران، کم و از زمان تأسیس اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۲۲ به‌کلی قطع شد. امروزه، با فروپاشی اتحاد شوروی، رابطهٔ زبانی و فرهنگی میان ایرانیان و مردم آسیای میانه، به‌ویژه با فارسی‌زبانان، از نو برقرار شده است.

به‌لحاظ واژگان، دورهٔ هزاروچهارصدسالهٔ رواج فارسی دری به سه دوره تقسیم می‌شود:

۱ـ دورهٔ نخست از آغاز تا مغول،
۲ـ دورهٔ دوم از مغول تا قاجاریان،
۳ـ دورهٔ سوم از قاجاریان تا امروز.

واژگان فارسی دری در دورهٔ نخست

در این دوره که از سال ۳۱ تا ۶۲۸ هجری دوام داشته است، از زبان‌های عربی و ترکی و یونانی واژه‌هایی به فارسی دری راه یافته و یا از آن زبانها ترجمهٔ تحت‌اللفظ شده‌اند. در میان واژه‌های دخیل از زبان عربی، واژه‌هایی هم، که از زبان فارسی به زبان عربی راه یافته بودند، با صورت معرب به زبان فارسی دری راه یافتند:

فارسی		عربی		فارسی
گوهر		جوهر		جوهر
گاه		جاه		جاه
دهگان		دهقان		دهقان

واژه‌های یونانی دخیل در فارسی دری از راه زبان عربی به فارسی دری راه یافته‌اند:
اسطرلاب، اسطقس، فلسفه، قولنج.

از واژه‌های دخیل از ترکی:
اتابک، ترخان، تغار، یرغو، یزک

«پوشیده‌روی» و «آستانهٔ در» هر دو به معنی «زن» ترجمه تحت‌اللفظ از «محجبه» و «عتبهٔ» عربی هستند.

در این دوره است که زبان فارسی دری به‌تدریج جانشین دیگر زبان‌های ایرانی می‌شود. از زبان‌هایی، که فارسی دری جانشین آنها شده، واژه‌هایی به فارسی دری راه یافته‌اند:

از زبان سغدی: آغاز، الفغدن، پساک، چرخشت، زندواف.

از زبان پهلوی اشکانی: ژاژ، دژ.

باید گفت که برخی از واژه‌های پهلوی اشکانی به فارسی میانه راه یافته و از آن به فارسی دری رفته‌اند.

از زبان خوارزمی: ده (: بزن).

در دورهٔ نخست، دین اسلام و فرقه‌های مختلف آن، به‌ویژه «صوفیه» و «معتزله» و «اشاعره» و «اسماعیلیه»، و رواج علوم یونانی، سبب شدند:

۱ـ واژه‌ها و ترکیب‌هایی از رواج بیفتند.

۲ـ واژه و ترکیب‌هایی از عربی، و از راه عربی از یونانی و سریانی، به فارسی دری راه یابند.

۳ـ واژه‌ها و ترکیب‌هایی تغییر معنی دهند.

۴ـ واژه و ترکیب‌هایی، با حفظ معنی‌های اصلی خود، معنی‌های جدید به خود بگیرند.

۵ـ واژه‌ها و ترکیب‌هایی نو از فارسی یا از فارسی و عربی ساخته شوند.

۱ـ واژه‌ها و ترکیب‌هایی از فارسی میانه که به فارسی دری نرسیده‌اند:

jēh : زن (اهریمنی)، wimand : مرز، winārdan : ترتیب‌دادن، windīdan : یافتن، kamārīgān dēwān : دیوان بزرگ، ruwān bōxtārīh : نجات روان، pārag stānišnīh : رشوه‌گیری.

۲ـ واژه‌ها و ترکیب‌هایی که از زبان‌های عربی و یونانی به زبان فارسی راه یافته‌اند:

عربی: *الله*، رسول، *رسول‌الله*، *قرآن*، خمس، *زکات*، *صلات*، *کتاب الله*، سنت رسول‌الله، حجت، *مأذون*، *عدلی مذهب*، جبری، جبری مذهب، *تأویل*، *اهل تأویل*، *صوفی*، *صوفیه*، *عارف*، *عرفان*، معرفت، *طریقت*، *اهل طریقت*، *مشایخ طریقت*، *اهل حق*، *اهل تحقیق*.

یونانی: فیلسوف، *اقیانوس*، *ناموس*، *مالیطرنا* (: زاج سیاه)، سخینوس (: نام گیاهی، عربی: اذخر).

سریانی: *خالوما* (: *نام دارویی است*، *فارسی*: شنکار)، زریرا (: عربی: *بقلة الحمقاء*)، ملونیا (: خیار دراز)، شویلا (: بومادران).

۳ـ واژه‌ها و ترکیب‌هایی که تغییر معنی داده‌اند:

«ایزد» در فارسی میانهٔ زردشتی بر «رب‌النوع» اطلاق می‌شده، در فارسی دری اسلامی در ترجمهٔ «الله» به‌کار رفته است. «دستور» در فارسی میانهٔ زردشتی «فقیه» معنی می‌داده، در فارسی دری اسلامی در معنی «وزیر» به‌کار رفته است. «اهریمن» در فارسی میانهٔ زردشتی «آفرینندهٔ بدی» معنی می‌داده، در فارسی دری اسلامی به معنی «ابلیس» به‌کار برده شده است. در فارسی میانهٔ زردشتی «کردگار» واژه‌ای عام بوده

به‌معنی «توانا»، در فارسی دری اسلامی در معنی «قادر» به‌کار رفته و خاص «الله» شده است.

۴ـ واژه‌ها و ترکیب‌هایی که با حفظ معنی اصلی معنی جدید به‌خود گرفته‌اند:

می، *مستی*، *مهر*، *عشق*، *پیر*، *رهرو*، *ساقی*، *یار*، *دوست*، *عاشق*، *معشوق*، *پیر مغان*.

«امام محمّد غزالی» در کتاب *کیمیای سعادت*[1] گفته است:

«صوفیان... چون حدیث شراب و مستی بود در شعر، نه آن ظاهر فهم کنند، مثلاً چون گویند:

گرمی دو هزار رطل برپیمایی — تا خود نخوری نباشدت شیدایی

از این آن فهم کنند که کار دین به حدیث و علم راست نیاید، به ذوق راست آید. اگر بسیاری حدیث محبت و عشق و زهد و توکل و دیگر معانی بگویی و اندر این معانی کتاب‌ها تصنیف کنی و کاغذ بسیار سیاه کنی، هیچ سودت نکند تا بدان صفت نگردی. و آنچه از بیت‌های خرابات گویند، هم فهم دیگر کنند، مثلاً چون گویند:

هر کو به خرابات نشد بی‌دینست — زیراکه خرابات اصول دینست

ایشان از این خرابات، خرابی صفات بشریت فهم کنند که اصول دین آن است که این صفات که آبادان است خراب شود، تا آنکه ناپیداست در گوهر آدمی پیدا آید و آبادان شود».

«هاتف اصفهانی» در پایان ترجیع معروف خود ـ که با این بیت شروع می‌شود: *ای فدای تو هم دل و هم جان / وی نثار رهت هم این و هم آن*، گفته است:

«هاتف ارباب معرفت که گهی — مست خوانندشان و گه هشیار
از می و بزم و ساقی و مطرب — وزمغ و دیر و شاهد و زنار
قصد ایشان نهفته اسراریست — که به ایما کنند گاه اظهار»

۵ـ واژه‌ها و ترکیب‌های نو:

اندر یابایی (: *ادراک*)، *بالش ده* (: *رشد دهنده*)، *بستناکی* (: *انجماد*)، *جان سخن‌گو* (: *نفس ناطقه*)، *گوهر روینده* (: *جوهرنامی*)، *علم پیشین* (: *حکمت اولی*)، *علم سپس طبیعت* (: *مابعدالطبیعه*)، *قوت یادداشت* (: *قوهٔ حافظه*)، *فلسفهٔ پیشین* (: *فلسفهٔ اولی*)، *گرمی طبیعی* (: *حرارت طبیعی*)، *باشاننده* (: *خالق*)، *زیریدن* (: *سقوط*)

---

۱. چاپ مرحوم خدیوجم، ج ۱، تهران ۱۳۶۱، ص ۳۸۴.

واژگان فارسی دری در دورهٔ دوم

در این دوره، که از ۶۲۸ تا ۱۲۰۹ هجری طول کشیده، واژه‌هایی از مغولی و سنسکریت به زبان فارسی دری راه یافته‌اند:

مغولی: ایلچی، تومان، جرگه، یاسا.

سنسکریت: اچهر (ذات بی‌نقصان)، جیوآتما (: جان).

در دورهٔ دوم واژه‌هایی به‌نام «واژه‌های زند و پازند» یا «زندووستا» و واژه‌هایی به‌نام «واژه‌های دساتیری» به واژگان زبان فارسی دری راه یافته‌اند.

مؤلف فرهنگ *جهانگیری*، «میر جمال‌الدین حسین‌بن فخرالدین حسن انجوی شیرازی»، که فرهنگ خود را در سال ۱۰۱۷ به پایان رسانده، ذیل کلمهٔ «آذر» دربارهٔ واژه‌های «زند و پازند» گفته است:

«فقیر حقیر که راقم این حروفم، پیری از پارسیان را که در دین زردشت بود، دیدم، که جزوی چند از کتاب زندووستا داشت، چون مرا رغبت و شعف تمام به جمع لغات فرس بود، و در فرس از زندووستا کتابی معتبرتر نیست، به جهت تحقیق لغات با او صحبت می‌داشتم و اکثر لغاتی که در خاتمهٔ کتاب از زندووستا نقل‌شده، تقریر آن زردشتی است».

زردشتیان بخشی از نوشته‌های فارسی میانهٔ زردشتی را به فارسی دری درآورده‌اند. زردشتیان هزوارشهایی را واژهٔ زبان فارسی گرفته و آنها را به الفبای فارسی برگردانده‌اند. واژه‌هایی که پیر زردشتی به میر جمال‌الدین داده و او در فرهنگ خود آورده فارسی‌نویسی شدهٔ متن‌های فارسی میانهٔ زردشتی است.

واژه‌های دساتیری را «آذرکیوان» جعل کرده است. آذرکیوان در زمان «اکبر شاه‌هندی» (۹۶۳ تا ۱۰۱۴ هجری) دینی می‌سازد و جعلیاتی در تاریخ می‌کند و برای نوشتن این جعلیات، زبانی هم می‌سازد. وی مدعی می‌شود که دین ساختگی‌اش به زبان قدیم نازل شده و دین قدیم خود را به زبان فارسی که لغات جعلی در آن فراوان به‌کار می‌برد، شرح می‌دهد و شرح خود را به ساسان پنجم منسوب می‌کند و ساسان پنجم را پیغمبری معرفی می‌کند که در زمان ساسانیان می‌زیسته است. گفته‌های آذرکیوان در کتابی به‌نام *دساتیر* گردآوری شده است. کتاب دساتیر را «ملافیروز»، از زردشتیان هند، در سال ۱۲۳۴ هجری در «بمبئی» چاپ کرده است.

مؤلف *برهان قاطع*، «محمدحسین‌بن خلف تبریزی» واژه‌های دساتیری را در تألیف

خود، که در سال ۱۰۶۲ هجری آن‌را به‌پایان برده، آورده است.

از واژه‌های زند و پازند از برهان *قاطع*:

«ارمونتن: **خوابیدن**»، این واژه هزوارش است و به الفبای فارسی میانهٔ زردشتی HLMWNtn نوشته شده که xuftan : «خفتن» تلفظ می‌شده است.

«اورونتن: **شستن**»، این واژه هزوارش است و به الفبای فارسی میانهٔ زردشتی HLLWNtn نوشته شده که šustan تلفظ می‌شده است.

از واژه‌های دساتیری از برهان *قاطع*:

تیمسار (: حضرت)، *فرجاد (: دانشمند)*، *فرجود (: اعجاز)*، *فرگاه (: حضرت)*، *فرگفت (: فرمان)*، *فرنود (: برهان)*.

از واژه‌های نادرستی که به واژگان فارسی دری راه یافته‌اند، واژه‌هایی هستند، که مؤلف فرهنگ شعوری، چاپ استانبول ۱۱۱۵، در کتاب خود آورده است. مرحوم «دهخدا» در مقدمهٔ «برهان قاطع»، چاپ مرحوم «دکتر معین»، گفته است:

«من گمان می‌کنم که عده‌ای از کسبه یا تجار ایرانی که در آن وقت در استانبول بوده و اشتغال شعوری را به لغت نوشتن فارسی می‌دانسته‌اند، این عده لغات مصنوع و مجعول را به او داده و فی‌المجلس نیز برای بعض آنها اشعاری بی‌وزن و بی‌معنی و بی‌قافیه ساخته‌اند و او نیز با کمال سادگی به اطمینان این که آنان اهل زبانند، همه را پذیرفته و در کتاب خویش آورده است و متأسفانه همین لغات است که سپس به ... "*آنندراج*" و "*فرنودسار*" مرحوم "ناظم‌الاطباء" و "فرهنگ نظام" ... رسیده».

از لغات جعلی فرهنگ شعوری: *پرواک (: حارس)*، *پروژ (: مدفون)*، *پلوچ (: سست‌اندام شدن)*.

در دورهٔ دوم، که مذهب تشیع، مذهب رسمی ایران می‌شود، اصطلاحات خاص این مذهب، چون «*شاه ولایت*»، «*شاه مردان*»، «*شهسوار عرب*»، «*منقبت‌گو*»، «*سیدلب تشنه*» در زبان فارسی دری رواج پیدا می‌کنند.

واژگان فارسی دری در دورهٔ سوم

این دوره از سال ۱۲۰۹ هجری قمری آغاز شده و تاکنون، که ۱۴۱۶ هجری قمری و ۱۳۷۴ هجری شمسی است، ادامه دارد.

در این دوره، بر اثر آشنایی ایرانیان با علوم و معارف غربی، پیدا شدن مذاهب و مکاتب مختلف، چون «شیخی‌گری»، «بابی‌گری»، «بهایی‌گری»، «ملّی‌گرایی»، «مشروطه‌خواهی»، «کمونیستی‌گری»، «کسروی‌گرایی» و «اسلام‌خواهی» تحولات زیر در واژگان فارسی دری انجام گرفته است:

۱ـ واژه‌ها و ترکیب‌هایی از رواج افتاده‌اند:

معرفة‌الارض، هذه‌السنه، بیع و شری، محبس، *ایالت*، ولایت.

۲ـ واژه‌ها و ترکیب‌هایی رایج شده و بعد از رواج افتاده‌اند:

بلدیه، *عدلیه*، نظمیه، *اونیورسیته*، *فاکولته*، *دارالفنون*، وزارت *طرق و شوارع*، قمر مصنوعی، *دیویزیون*، رژیمان، *آموزاک*.

۳ـ واژه‌ها و ترکیب‌هایی از زبان‌های بیگانه به زبان فارسی دری راه یافته‌اند:

فرانسوی: *اتوموبیل*، شوفر، فیزیک، شیمی، کمونیسم، *سوسیالیسم*، *سوسیالیست*، دموکرات، *دموکراسی*.

روسی: *استکان*، *اسکناس*، چتکه، *سماور*، *آتریاد*.

انگلیسی: جون، جولای، *تانک*، جت.

۴ـ واژه‌ها و ترکیب‌های جدیدی ساخته شده‌اند:

فرودگاه، *گرماسنج*، *آمپرسنج*، پرتوشناسی، *واپسگرا*، *دانشیار*، *استادیار*، پاتک، *روادید*، *سرکنسول*، *میکروب‌شناسی*، *نمایشگاه*.

۵ـ واژه و ترکیب‌هایی با حفظ معنی اصلی خود بر مفاهیم جدید اطلاق شده‌اند:

آزاده، رهبر، *استاد*، خبرگان، پناهگاه، *پاسدار*.

۶ـ واژه‌هایی تنها در معنی جدید به‌کار برده شده‌اند:

سرهنگ، *سرلشکر*، *دبستان*، *دبیرستان*، *فرهنگستان*، *سپهبد*، *تکاور*.

در دورهٔ «ناصرالدین‌شاه قاجار» (سلطنت از ۱۲۶۴ تا ۱۳۱۳ هجری قمری) جعلیات آذرکیوان رواج پیدا کرد. «جلال‌الدّین میرزا» (م. ۱۲۸۹، پسر پنجاه و هشتم «فتحعلی‌شاه قاجار»)، نامهٔ خسروان را با استفاده از جعلیات تاریخی و لغوی آذرکیوان به رشتهٔ تحریر درآورد.

ملّی‌گرایان در اواسط سلطنت رضاشاه پهلوی با استفاده از کتاب *مستطاب دساتیر* و ساختن لغات جدید به پیراستن زبان فارسی از لغات بیگانه و آراستن آن به لغات ساختگی پرداختند. به‌منظور جلوگیری از اعمال خودسرانه در کار زبان فارسی دولت

دخالت کرد و «فرهنگستان ایران» را در سال ۱۳۱۴ تأسیس کرد. این فرهنگستان، که به فرهنگستان اوّل معروف شده، تا سال ۱۳۲۰ فعّال بود و موفق شد بسیاری از لغات بیگانه را از رواج بیندازد و واژه‌های فارسی را جانشین آنها کند. فرهنگستان اول در سال ۱۳۳۲ تعطیل شد. در سال ۱۳۴۹ «فرهنگستان زبان ایران»، که به فرهنگستان دوم معروف شده، تأسیس گشت. از وظایف مهم این فرهنگستان «واژه‌گزینی» برای اصطلاحات بیگانه بود. فرهنگستان دوم با چند مؤسسهٔ فرهنگی دیگر در سال ۱۳۶۰ ادغام شد و از ادغام آنها «مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی» به وجود آمد، که اخیراً نامش «پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی» شده است. به‌تازگی، در سال ۱۳۶۸، دولت «فرهنگستان زبان و ادب فارسی» را تشکیل داده است، که از وظایف آن «واژه‌سازی» و «واژه‌گزینی» در برابر واژه‌ها و اصطلاحات بیگانه است.

از زبان روسی واژه‌هایی به زبان تاجیکی، فارسی رایج در تاجیکستان، و از زبان‌های پشتو و انگلیسی واژه و ترکیب‌هایی به زبان دری، فارسی رایج در افغانستان، راه یافته‌اند:

تاجیکی از روسی: سکتور، فوند، *گراماتیکه*.

دری از انگلیسی: جنوری، *مارچ*، جنرال.

دری از پشتو: پوهاند (: *استاد*): پوهنتون (: *دانشگاه*): *افغانستان اکادیمی* (: *فرهنگستان افغانستان*).

پیش از آنکه برای چند واژه، شرح واژه شناختی نوشته شود، لازم است مطالبی در تکمیل مطالبی که در بالا آمده، نوشته شود:

(۱)
زبان‌هایی که فارسی با آنها رابطه داشته است

الف ـ زبان‌های ایرانی

زبان‌های ایرانی همگی از ایرانی باستان منشعب شده‌اند. از نظر تاریخی زبان‌های ایرانی به «زبان‌های ایرانی باستان»، «زبان‌های ایرانی میانه» و «زبان‌های ایرانی جدید» تقسیم می‌شوند.

زبان‌های ایرانی باستان از هزارهٔ اوّل تا ۳۳۱ پیش از میلاد مسیح رایج بوده‌اند.

زبان‌های ایرانی باستان عبارتند از «اوستایی» و «فارسی باستان» و «مادی» و «سکایی». از اوستایی کتاب «اوستا» باقی مانده است که کتاب دینی زردشتیان است. از فارسی باستان «کتیبه‌های شاهان هخامنشی» به‌جای مانده است که مهم‌ترین آن کتیبه‌ها، کتیبهٔ «داریوش بزرگ» است بر کوه بیستون. از مادی تعدادی لغت در فارسی باستان و یونانی و از سکایی هم تعدادی لغت در نوشته‌های یونانی به‌جای مانده است.

زبان‌های ایرانی میانه به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱ـ گروه شرقی: *سغدی، سکایی، خوارزمی، بلخی.*

۲ـ گروه غربی: *پهلوی اشکانی و فارسی میانه.*

از زبان‌های سغدی، سکایی، خوارزمی، پهلوی اشکانی، فارسی میانه آثار زیادی به‌جای مانده، اما از بلخی آثار کمی.

مهّم‌ترین زبان‌های ایرانی جدید عبارتند از: زبان‌های «کردی»، زبان «بلوچی»، زبان «آسی»، زبان «پشتو» و از همه مهم‌تر «زبان فارسی دری».

ب ـ زبانهای غیرایرانی

زبان‌هایی، که فارسی در طول تاریخ خود با آنها رابطه داشته، زبان‌های مختلفی بوده‌اند:

۱ـ زبان‌هایی که فارسی در دورهٔ باستان با آنها رابطه داشته، عبارتند از: «عیلامی»، «اکدی»، «سومری»، «آرامی» و «یونانی».

۲ـ زبان‌هایی که فارسی در دورهٔ میانه با آنها رابطه داشته، عبارتند از: «سریانی» (آسوری امروزی دنبالهٔ سریانی است) و «ارمنی» و «یونانی».

۳ـ زبان‌هایی که فارسی در دورهٔ جدید با آنها رابطه داشته، عبارتند از: «عربی»، زبان‌های مختلف «ترکی»، زبان «مغولی»، زبان «فرانسه»، «انگلیسی»، «روسی»، زبان‌های مختلف «هندی».

زبان سنسکریت

زبان «سنسکریت» در زبان‌شناسی ایرانی جای ویژه‌ای دارد. این زبان دنبالهٔ زبان «ودایی» و آن، بازماندهٔ زبان «هندی باستان» است. زبان‌های هندی باستان و ایرانی باستان هر دو باهم شاخه‌ای‌از زبان‌های هند و اروپایی هستند.زبان ودایی و زبان‌سنسکریت با زبان‌های

فارسی باستان و اوستایی نزدیکی بسیار دارند و در درک قواعد دستوری اوستایی و فارسی باستان و فهم معانی واژه‌های این دو زبان بسیار مورد استفاده واقع شده‌اند.

(۲)
الفباهای رایج در ایران

فارسی باستان به الفبایی نوشته شده، که به‌سبب شباهت حرف‌های آن به میخ، «الفبای میخی» نامیده شده است. الفبای میخی فارسی باستان از چپ به راست نوشته شده و در پایان هر واژه، نشانه‌ای، که دلالت بر پایان واژه می‌کند، گذاشته شده است. ū و ā و آ نشانه‌ای خاص دارند، اما u و a و i همراه با صامت‌اند. الفبای فارسی باستان تلفظ دقیق واژه‌ها را نشان نمی‌دهد. تلفظ ظنی آنها با مقایسه با سنسکریت و اوستا و فارسی دری به‌دست می‌آید. در زیر برای نشان دادن آنچه گفته شد چند واژه از فارسی باستان آورده می‌شود. سطر اوّل فارسی باستان، سطر دوم حرف‌نویسی و سطر سوم آوانویسی واژه‌هاست. مقصود از حرف‌نویسی نشان دادن صورت مکتوب و غرض از آوانویسی تلفظ ظنی واژه است. حرف‌هایی که برای حرف‌نویسی و آوانویسی به‌کار می‌روند، از الفبای لاتینی و یونانی گرفته شده‌اند و به‌جای حرف‌ها و آواهایی که در الفبای لاتینی و یونانی وجود ندارد، از حرف‌های لاتینی و یونانی با افزودن نشانه‌هایی به حرف‌های لاتینی و یونانی، آن حرف‌ها و آواها را نشان می‌دهند. 𐏐 نشانهٔ پایان واژه است، در حرف‌نویسی به‌جای آن «:» گذاشته می‌شود:

B^a G^a V^a Z^a R^a K^a : A U R^a M^a Z^a D^a A : H^a

bagah wazarkah ahuramazdāh h

Y^a : I M^a A M^a : B^a U M^i I M^a : A D^a A : H^a

yah imām būmim adāt h

Y^a : A V^a M^a : A S^a M^a A N^a M^a : A D^a A :

yah awam āsmānam adāt

H^a Y^a : M^a R^a T^a I Y^a M^a : A D^a A : H^a Y^a

hyah martyam adāt hyah

: $\check{S}^a$ I Y^a A T^a I M^a : A D^a A : M^a R^a T^a I

šyātim adāt mart

Y^a H^a Y^a A

yahyā

ترجمه

خدای بزرگ است اهوره مزداه، که این بوم را داد، که آن آسمان را داد، که شـادی داد مردم را.

فارسی میانه با پنج نوع الفبا نوشته شده است. الفبایی، که فارسی «میانهٔ کتیبه‌ای»، «فارسی میانهٔ مسیحی» و «فارسی میانهٔ زردشتی» با آن نوشته شده، سه شـیوه از یک الفباست. اصل الفبا از الفبای آرامی است. در نوشته‌های کتیبه‌ای و مسیحی و زردشتی هزوارش به‌کار رفته و آن واژه‌ای است که به آرامی نوشته و به فارسی مـیانه خـوانـده می‌شده است. حرف‌های شیوهٔ الفبای کتیبه‌ای و مسیحی جدا از هم نوشته می‌شده‌اند، اما حرف‌های الفبای زردشتی برخی از هر دو طرف و برخی تنها از طرف راست متصل نوشته می‌شده‌اند. هر سه شیوه از طرف راست به چپ نوشته می‌شده‌اند.

الفباهای فارسی میانه تلفظ دقیق واژه‌ها را نشـان نـمی‌دهند، تـلفظ ظـنی واژه‌هـای فارسی میانه با مقایسه با فارسی باستان و اوستایی و فارسی میانهٔ مانوی و فارسی دری

به‌دست می‌آید. برای نشان دادن آنچه گفته شد، چند واژه از فارسی میانهٔ کتیبه‌ای را حرف‌نویسی و آوانویسی می‌کنیم. در حرف‌نویسی هزوارش‌ها را با حرف‌های بزرگ نشان می‌دهیم. حرف‌های لاتینی را در حرف‌نویسی از طرف راست به چپ باید خواند. « < » به‌جای الف به‌کار برده می‌شود:

h t r ›　y g b　n s y d z m　H N Z　y l K t p

ardax-　bay　mazdyasn　ēn　Paykar

n › r y ›　› K L M　n › K L M　r t š

ērān　šāh　šāhān　-šīr

ترجمه

این پیکر اردشیر شاهنشاه ایران [است].

متون مانوی با الفبایی نوشته شده که از الفبای تدمری و آن خود از الفبای آرامی گرفته شده است. در نوشته‌های مانوی هزوارش به‌کار نرفته و حرف‌ها جدا از هم نوشته می‌شده‌اند. الفبای مانوی از راست به چپ نوشته می‌شده است. چند واژه از نوشته‌های مانوی را می‌آوریم. اما پیش از آن باید گفت که (>) به‌جای «ع» به‌کار برده شده و در حرف‌نویسی حرف‌های لاتینی را باید از راست به چپ خواند:

r h š　K y　d P　n › g n y h ›　y ᶜ　n y d

šahr　yak　Pad　ahēnagān　i　dēn

nyd gyʾ dwb nʾwzʿ Ky dwʾ

dēn ēg būd izwān yak ud

dwʾ rhš wrh dP nmyʿ

ud šahr harw Pad man i

. dʾwb gʾdyP nʾwzʿ Psyw dP

. bawād Paydāg izwān wisP Pad

ترجمه

دین پیشینیان به یک شهر و یک زبان بود، پس دین من به هر شهر و به هـر زبـان پـیدا خواهد بود.

الفبای اوستایی، که «پازند» بدان نوشته شده، در دورهٔ ساسانیان از الفـبای فـارسی میانهٔ مسیحی و زردشتی گرفته شده است. الفبای اوستایی از طرف راست به چپ نوشته می‌شده است. چند واژه از پازند:

Ku xard mainyō ō dānā Pursīt

. Kōrdil ayā waṭtar Kōrčašm

ترجمه

پرسید دانا مینوی خرد را که کورچشم بدتر [است] یا کوردل.

(۳)
فرهنگ تاریخی

«فرهنگ تاریخی» فرهنگی است، که در آن صورت اصلی هر واژه و تحولات لفظی و معنوی آن با ذکر تاریخ، ثبت می‌شود، یعنی از ریشه‌شناسی برای تدوین فرهنگ تاریخی استفاده می‌شود.

علمای قدیم در نوشته‌های خودگاهی با ذکر «وجه تسمیه» و «وجه اشتقاق» به شرح واژه‌ها می‌پرداختند. مقصود علمای قدیم از «وجه تسمیه» و «وجه اشتقاق» ریشه‌شناسی بوده است.

در زیر «وجه تسمیه» و «وجه اشتقاق» چند واژه، آن‌طور که علمای قدیم نوشته‌اند، آورده می‌شود.

نویسندهٔ بندهش، که متنی است به فارسی میانهٔ زردشتی از دورهٔ ساسانی، در شرح واژهٔ «کشور» گفته است:

uš kišwar nām nihād ku kiš bē būd

ترجمه

و او [آنها را] (یعنی پاره‌های زمین را) کشور نام نهاد، زیرا [آنها را] کش (: مرز) ببود.

مقصود نویسنده آن است که کشور به معنی «مرزدار» و «محدود» است. امّا کشور در اوستایی در اصل به معنی «زمین زراعتی» است.

در «*برهان قاطع*» آمده است:

«گاوشنگ»: با شین نقطه‌دار بر وزن «آب‌رنگ» چوبی باشد که بر سر آن میخی از آهن نصب کنند و خر و گاو بدان رانند، و وجه تسمیهٔ آن «گاوتندکن» باشد، چه «شنگ» به معنی «تند» هم آمده است».

در *کشف‌الاسرار* میبدی آمده است:

«المدّثر» المتدثر، ادغم‌التاء فی‌الدال لقرب مخرجهما. والسبب فیه‌ان رسول‌الله(ص) کان یذهب الی حراء قبل النبوة، فلما رأی جبرئیل(ع) فی‌الهواء اوّل ما بداله رجع الی‌بیت خدیجة و قال: "دثّرونی، دثّرونی" فتدثر بثوبه. قیل: القی علیه قطیفة فنزل جبرئیل و قال: "یا ایهاالمدثر" بثیابه.

«پاول هرن (Paul Horn)»، ایران‌شناس آلمانی، کتاب *فرهنگ ریشه‌شناختی فارسی* (Grundriss der Neupersischen Etymologie) را در سال ۱۸۹۳ در «استراسبورگ» منتشر کرد. دو سال بعد، یعنی در سال ۱۸۹۵، «هوبشمان (Hübschmann)»، ایران‌شناس آلمانی، کتاب *مطالعات فارسی (Persische Studien)* را در تکمیل کتاب هُرن در همان شهر استراسبورگ انتشار داد. شادروان «دکتر محمّد معین» از هر دو کتاب در حواشی *برهان قاطع* استفاده کرده است. «دکتر جلال خالقی مطلق» کتاب هرن را با عنوان *اساس اشتقاق فارسی* به فارسی ترجمه و جلد اوّل (ا ـ خ) آن‌را در سال ۱۳۵۶ در تهران منتشر کرده است. دکتر خالقی مطالب هوبشمان را هم درکتاب *اساس اشتقاق فارسی* آورده و از خود هم مطالبی بر گفته‌های هرن و هوبشمان افزوده است.

پیش از هرن، «فولرس (Vullers)» در کتاب *لغت‌نامه فارسی ـ لاتینی* که در سال ۱۸۵۵ در شهر بُن منتشر کرده، برای واژه‌های فارسی شرح ریشه‌شناختی نوشته است.

ایران‌شناسان اروپایی و آمریکایی و پارسی و ایرانی، که در دویست سال اخیر متنی از متن‌های بازمانده از زبان‌های باستانی و میانهٔ ایران را منتشر کرده و یا گویشی از گویش‌های ایرانی را گردآوری کرده و یا برای متنی یا گویشی واژه‌نامه ترتیب داده و منتشر ساخته‌اند، هریک برای واژه‌هایی از فارسی دری شرح واژه‌شناختی نوشته‌اند. نام مهم‌ترین کتاب‌ها از نظر ریشه‌شناسی فارسی دری در کتابنامه خواهد آمد. در اینجا تنها یادآوری می‌شود که در کتاب *فرهنگ ایرانی باستان بارتلمه*، ایران‌شناس آلمانی، واژه‌های بسیاری از فارسی دری از نظر ریشه‌شناسی شرح داده شده‌اند. همچنین در کتاب «فرهنگ *تاریخی زبان آسی*» *آبایف*، ایران‌شناس معاصر آس.

ریشه‌شناسی چند واژه

شرحی که در ریشه‌شناسی نوشته می‌شود، شرح کاملی نیست. شرح کامل را هنگامی می‌توان نوشت، که همهٔ موارد کاربرد واژه‌ای که شرح ریشه‌شناختی می‌شود، در اختیار نویسنده باشد و این‌جانب همهٔ موارد کاربرد چند واژه‌ای را، که شرح خواهد کرد، در اختیار ندارد.

آنچه در درون [ ] می‌آید، صورت مکتوب واژه‌هاست. هزوارشها و صورت مکتوب واژه‌های فارسی باستان با حرفهای بزرگ ثبت می‌شوند.

آتش (به فتح ت) ← فارسی میانهٔ زردشتی [ʾthš]: ātaxš ← اوستایی ātarš. ātarš حالت فاعلی مفرد مذکر است از ātar: آتش. از ātar در فارسی میانهٔ زردشتی [ʾtwrʾ][1]: ādur و در فارسی میانهٔ ترفانی [ʾdwr]: ādur به‌جای مانده است. ātar در زبان اوستایی به‌معنی «آتش» و «ایزد موکل بر آتش» است. به احترام این ایزد، روز نهم از هر ماه و ماه نهم از هر سال خورشیدی ātar نامیده شده‌اند. در فارسی میانهٔ زردشتی ātaxš به‌معنی «نار» و ādur به‌معنی «نار» است و روز نهم از هر ماه و ماه نهم از هر سال خورشیدی ādur است، نه ātaxš. در فارسی دری «آذر»، که بازماندهٔ ādur است به‌معنی «نار» است و بر روز نهم از هر ماه و ماه نهم از هر سال خورشیدی هم اطلاق شده است. در فارسی میانهٔ ترفانی تنها ādur به‌کار رفته است با معنی‌های «نار»، «روز نهم از هر ماه» و «ماه نهم از هر سال شمسی».

---

۱. نشانهٔ بالای r حرفی است که در پایان اغلب واژه‌های فارسی میانهٔ زردشتی نوشته شده است. ظاهراً این حرف در اصل دلالت می‌کرده است بر پایان یافتن واژه.

آوا ← فارسی میانهٔ مانوی [ʾwʾg»]: āwāg ← ایرانی باستان ā-wāk-a *. a پسوند و ā پیشوند است. wāk ریشه است و «گفتن» معنی می‌دهد. ← **آواز، آوازه، بانگ، نوا، نواختن، واژه، وخشور و هوخت.**

آواز ← فارسی میانهٔ زردشتی [ʾpʾc]: āwāz: «بانگ». فارسی میانهٔ مانوی [ʾwʾc]: āwāz: مادهٔ مضارع است به معنی «فراخواندن». ← ایرانی باستان ā-wāč-a *. ā پیشوند فعلی و a نشانه‌ای بوده که برای ساختن مادهٔ مضارع از ریشه به‌کار می‌رفته است. wāk صورت اصلی wāč است، k بدل به č شده است. ریشهٔ wāk «گفتن» معنی می‌دهد. ← **آوا، آوازه، بانگ، نوا، نواختن، واژه، وخشور و هوخت.**

در زبان روسی «golos» به‌معنی «آواز» و «رای» است. زیرنفوذ زبان روسی «آواز» در تاجیکستان به‌معنی «رأی» هم به‌کار می‌رود.

آوازه ← فارسی میانهٔ مانوی āwāzag *. āwāzag اسم مصدر است از āwāz و ag. ag پسوندی بوده که از مادهٔ مضارع اسم مصدر می‌ساخته است. (ه) در فارسی دری، که از مادهٔ مضارع اسم مصدر می‌سازد، بازماندهٔ ag است. āwāz مادهٔ مضارع است به‌معنی «فراخواندن». ← **آوا، آواز، بانگ، نوا، نواختن، واژه، وخشور و هوخت.**

اتابک (به فتح اول و چهارم): از آغاز تأسیس دولت هخامنشی تا استقرار دولت مشروطهٔ سلطنتی عادت بر این بوده است که پادشاهان ایران پسران خود را به حکومت منصوب می‌کردند، به‌ویژه شاهزادگانی که احتمال می‌رفت جانشین پدر شوند و یا ولی‌عهد بودند. اگر شاهزادگانی که به حکومت منصوب می‌شدند، در سنین کودکی و یا نوجوانی و یا جوانی بودند، کسانی را که در اغلب موارد مربّیان آنان بودند، به سرپرستی آنان می‌گماشتند. ترکان سلجوقی این مربیان و سرپرستان را «*اتابک*» می‌نامیدند. در ترکی «*اتا*» به معنی پدر است. و «بک» بزرگ معنی می‌دهد. روی هم «اتابک» پدربزرگ معنی می‌دهد. چون برخی از اتابکان به وزارت و امارت و صدارت رسیدند، «اتابک» به‌عنوان لقب برای صدراعظم به‌کار رفت.

با قتل «طغرل‌بن‌الب‌ارسلان‌بن‌طغرل‌بن‌محمدبن‌ملکشاه‌بن‌الب‌ارسلان سلجوقی» در ۲۴ ربیع‌الاول سال ۵۹۰ دولت «آل سلجوق» به‌سر آمد، امّا «اتابک» به هستی خود ادامه داد.

آخرین صدراعظمی‌که به «اتابک» ملقب‌شده، «سلطان‌عبدالمجیدمیرزا، عین‌الدوله»،

متوفی در سال ۱۳۴۵ هجری قمری است. مظفرالدّین‌شاه قاجار عین‌الدوله را در سال ۱۳۲۱ هجری قمری به صدارت عظمی برگزید و او را ملقب به «اتابک اعظم» کرد.

بانگ (به سکون سوم) ← فارسی میانهٔ زردشتی [K'L']، فارسی میانهٔ مانوی: w'ng: wāng ← ایرانی باستانی wānk* . wānk مادهٔ مضارع است و ساخته شده است از wāk و n. n نشانه‌ای بوده که پیش از آخرین صامت ریشه برای ساختن مادهٔ مضارع از ریشه به‌کار می‌رفته است. ریشهٔ wāk به‌معنی «گفتن» است. ← **آوا، آواز، آوازه، نوا، نواختن، واژه، وخشور و هوخت.**

بخت (به فتح اول و سکون دوم): «سرنوشت» ← فارسی میانهٔ زردشتی [b(')ht'] : baxt: «سرنوشت» ← ایرانی باستان baxta: صفت مفعولی است ساخته شده از bax و ta. ta پسوندی بوده که از ریشهٔ متعدی صفت مفعولی گذشته می‌ساخته است. bag صورت اصلی bax است، g پیش از t بدل به x شده است bag به‌معنی «تقسیم‌کردن» است و baxta به‌معنی «مقسوم» است و مجازاً «سرنوشت» معنی می‌دهد. «بخشیدن» از ریشهٔ bag آمده است ← بخشیدن.

بخشیدن (به فتح اول و پنجم و سکون دوم و چهارم و کسر سوم): «تقسیم کردن»، «بخشودن». «بخشیدن» جعلی است و از مادهٔ مضارع ساخته شده است.

بخش ← فارسی میانهٔ زردشتی [ḪLKWN]: baxš: «تقسیم کردن». مادهٔ ماضی baxš در فارسی میانهٔ زردشتی [ḪLKWNt']: baxt است ← ایرانی باستان baxta. baxta صفت مفعولی گذشته است از bax و ta. ta پسوندی بوده که از ریشهٔ متعدی صفت مفعولی گذشته می‌ساخته است. bag صورت اصلی bax است، g پیش از t بدل به x شده است. ریشهٔ bag به معنی «تقسیم‌کردن» است.

baxš ← ایرانی باستان baxš. baxš مرکب است از bax و š. bag صورت اصلی bax است، g پیش از š بدل به x شده است. š برای ساختن ریشهٔ جدید از ریشه به‌کار می‌رفته است.

«بخشیدن» در فارسی دری، به‌سبب شباهت ظاهری با «بخشودن» در معنی «بخشودن»، که «عفوکردن» معنی می‌دهد، به‌کار رفته است. «بخت» از ریشهٔ bag آمده است، ← **بخت.**

بودجه (به ضم اول و سکون دوم و سوم) ← فرانسوی budget، ظاهراً اواخر دورهٔ

قاجار به زبان فارسی راه یافته است. budget فرانسوی در سال ۱۷۶۴ از زبان انگلیسی گرفته شده است. budget انگلیسی از budgette فرانسوی باستان است. در فرانسوی باستان budgette به‌معنی «کیسهٔ کوچک» است. budget در انگلیسی در آغاز بر «کیسهٔ خزانه‌دار» اطلاق می‌شده است. بعداً گزارش سالانهٔ وضع مالی Opening of budget (به‌معنی «بازکردن کیسه») خوانده شد و از اینجا budget به‌معنی «گزارش سالانهٔ وضع مالی» به‌کار رفت.

بهشت (به کسر اوّل و دوم و سکون سوم) ← فارسی میانهٔ زردشتی ['whšt]: wahišt ← پهلوی اشکانی [whyšt]: wahišt ← اوستایی vahišta. vahišta در اوستایی مرکب از vah و išta است. vah به‌معنی «نیک» و išta پسوندی بوده است که از صفت مطلق، صفت عالی می‌ساخته است. در اوستا vahišta ahu: «بهترین زندگی»، «پاداش نیکوکاران» و duž-ahu «پادافراه» گناهکاران است. wahišt در فارسی میانهٔ زردشتی و پهلوی اشکانی و به پیروی از آن در فارسی دری جانشین vahišta ahu اوستایی گردیده است. در فارسی میانهٔ مانوی [whyšt'w] : wahištăw هم آمده است. ăw بازماندهٔ ahu است. duž-ahu اوستایی در فارسی میانهٔ زردشتی ['dwšhw]: dušaxw و در فارسی میانهٔ مانوی [dwšwx]: dušux شده است. «دوزخ» فارسی دری بازماندهٔ dušaxw فارسی میانهٔ زردشتی است.

پادافراه (به سکون سوم و پنجم) ← فارسی میانهٔ زردشتی pādifrāh: «مجازات». ← فارسی باستان pātifrāθa* . pātifrāθa مرکب است از a و frāθ و pāti. a پسوند است و از ریشه اسم ساخته است. frāθ صورت بالاندهٔ fraθ است. ریشهٔ fraθ، که صورت ایرانی باستان آن fras است، به‌معنی «پرسیدن» است. fraθ با پیشوند فعلی pāti به‌معنی «*بازپرسی‌کردن*» است. «پرسیدن» از ریشهٔ fras آمده است، ← **پرسیدن**.

«پادافراه» امروزه به‌کار نمی‌رود.

پرسیدن (به ضم اوّل و سکون دوم و چهارم و کسر سوم و فتح پنجم) ← فارسی میانهٔ زردشتی pursīdan. pursīdan جعلی است و از purs مادهٔ مضارع ساخته شده است. ← purs فارسی باستان pr̥sa ← ایرانی باستان pr̥ssa. pr̥ssa مرکب است از sa و pr̥s: sa برای ساختن مادهٔ آغازی از ریشه به‌کار می‌رفته است. مادهٔ آغازی ماده‌ای است که

دلالت می‌کند بر آغاز انجام گرفتن یا دادن کار. prs صورت ضعیف ریشهٔ fras است. «پادافراه» از ریشه fras آمده است، ← **پادافراه.**

پسر (به کسر اول و فتح دوم) ← فارسی میانهٔ زردشتی [BRHl]: pusar. در فارسی میانهٔ زردشتی [BRH]: pus صورت دیگر pusar است. pus ← فارسی باستان [Pª Uçª]: puça. ar در pusar به قیاس نادرست با واژه‌های زیر، که هم با ar و هم بدون آن درست هستند، آمده است:

duxt	duxtar : دختر
mād	mādar : مادر
pid	pidar : پدر.

puça بازماندهٔ puθra ایرانی باستان است. puθra ایرانی باستان در پهلوی اشکانی puhr شده و «پور» فارسی دری بازماندهٔ puhr است.

puθra و puça و pus(ar) و puhr همگی به معنی «پسر» هستند. امروزه «پور» در نام‌های خانوادگی به‌معنی «زاده» به‌کار می‌رود، اما «پسر» چنین کاربردی ندارد. «پور» کاربرد ادبی دارد و «پس» متروک شده است.

پیژاما (به کسر اول و سکون دوم) ← فرانسوی pyjama ← انگلیسی pyjamas ← هندی paijama ← فارسی: *پای‌جامه.*

تزار: ← **قیصر.**

تزویر ← **زور (۱)**

تیم (به کسر اول و سکون دوم): ۱ـ بازار؛ ۲ـ دسته‌ای از ورزشکاران.

تیم به‌معنی «بازار» دخیل از سغدی [tym] : tīm است و آن خود از tien چینی آمده به‌معنی «مغازه».

تیم به‌معنی «دسته‌ای از ورزشکاران» از team انگلیسی گرفته شده است.

تیمم (به فتح اول و دوم و تشدید ثالث مضموم): وضو گرفتن به خاک پاک. ← عربی تیمم. تیمم در اصل به معنی «روی آوردن است به چیزی». معنی «وضو گرفتن و غسل‌کردن به خاک پاک را» آیهٔ ۴۶ سورهٔ ۴ به «تیمم» داده است. می‌فرماید:

«ان کنتم مرضی اوعلی سفر اوجاء احد منکم من‌الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا

ماء فتیمموا صعیداً طیباً فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم»: «اگر بیمار هستید یا مسافر یا از مستراح بیرون آمده باشید، یا زنان را لمس کرده باشید، پس آب نیابید، روی آورید به خاکی پاک و روی‌ها و دست‌های خویش را با آن مسح کنید».

جشن (به فتح اول و سکون ثانی): ← فارسی میانهٔ زردشتی [yšn'] : ǰašn ← اوستایی yasna. yasna در اوستایی مرکب است از yas و na. yaz صورت اصلی yas است، z پیش از n بدل به s شده است. ریشهٔ yaz «ستودن» معنی می‌دهد. na پسوند است و از ریشه اسم ساخته است. yasna به معنی «ستایش» است و بر بخشی از متن اوستا هم اطلاق شده است. زردشتیان جشنی برپا می‌کنند و در آن، بخش yasna اوستا خوانده می‌شود، به این جشن yasna گفته‌اند. در فارسی میانهٔ زردشتی yasn در معنی‌های yasna اوستایی به‌کار رفته و ǰašn در معنی «جشن» فارسی دری. «یسنا» و «یسن» در فارسی دری به‌ترتیب دخیل از yasna اوستایی و yasn فارسی میانهٔ زردشتی هستند. از yasna اوستایی در فارسی میانهٔ ترفانی [ysn]: yasn به‌جای مانده که به‌معنی «ستایش» است.

چمدان (به فتح اول و دوم) ← روسی čamadan ← فارسی جامه‌دان.

خشک (به ضم اول و سکون دوم) ← فارسی میانهٔ زردشتی [hwšk']: hušk ← ایرانی باستان huška *. huška از huš و ka ساخته شده است. huš صورت ضعیف ریشهٔ hauš است و آن ریشه به‌معنی «خشک شدن» است. ka پسوندی بوده که از ریشه صفت می‌ساخته است. «خوشیدن» از ریشهٔ hauš آمده است، ← **خوشیدن**.

خوشیدن (به ضم اول و سکون دوم و چهارم و کسر سوم و فتح پنجم) ← فارسی میانهٔ زردشتی ← [hwšytn'] : hōšīdan. hōšīdan جعلی است از مادهٔ مضارع hōš ساخته شده است. hōš ← ایرانی باستان hauša. hauša از hauš و a ساخته شده است. a برای ساختن مادهٔ مضارع از ریشه به‌کار می‌رفته است. hauš ریشه است به‌معنی «خشک شدن». hōšīdan و «خوشیدن» به‌معنی «خشک شدن» هستند. سعدی در بوستان گفته است:

بخوشید سرچشمه‌های قدیم — نماند آب جز آب چشم یتیم

«خوشیدن» امروزه در فارسی دری به‌کار نمی‌رود.

دارو (به ضم سوم) ← فارسی میانهٔ زردشتی [d'lwk']: dārūg ← اوستایی dārav: تنهٔ درخت. چون «دارو» منشأگیاهی داشته از اینجا dārūg به معنی دارو شده است. از dārav اوستایی در فارسی میانهٔ زردشتی [d'l] : dār به‌معنی «درخت» آمده است. «دار» فارسی دری بـه‌معنی «درخت» بـازماندهٔ dār است. در فـارسی مـیانهٔ مـانوی [d'rwgyrdyyh]: dārūgirdīh به‌معنی «بـردار کـردن» است. dārūgirdīh اسـم مـعنی است از dārūgird. dārūgird مرکب است از dārū به‌معنی «درخت» و gird به‌معنی «کرده». «دار» فـارسی دری، به‌معنی وسیله‌ای که با آن اعدام می‌کنند، بازماندهٔ dārav است.

dārav به‌صورت «دارو» از مرگ نجات می‌دهد و به‌صورت «دار» مرگ می‌آورد.

امروزه بر تابلوی داروخـانه‌هایی «دراگ‌اسـتور» نـوشته شـده است. دراگ از drug انگلیسی و آن خود از drogue فرانسوی گرفته شده است. drogue فرانسـوی بـازماندهٔ droga لاتینی است و آن خود مأخوذ از dārawaka ایرانی باستان است. dārawaka ایرانی باستان از dāraw ← اوستایی dārav و پسوند aka ساخته شده است.

درست ← فارسی میانهٔ زردشتی [drw(y)st] : drust ← ایرانـی بـاستان druwišta *. druwišta دو جـزء دارد: ۱ـ druw کـه در اصـل druwa است بـه‌معنی «سـالم». ۲ـ ĭsta پسوندی است که از صفت مطلق، صفت عالی می‌ساخته است.

druwišta ایـرانـی بـاستان در پـهلوی اشکـانی [drwšt] : društ شـده است بـه‌معنی «سالم».

«درشت» فارسی دری از [drwšt]: društ فارسی میانهٔ زردشتی آمده و آن خـود از društ پهلوی اشکانی گرفته شده است. društ در پهلوی اشکانی به‌معنی «درست» است و društ در فارسی میانهٔ زردشتی به‌معنی «درشت».

دستور ← فارسی میانه dastwar. dastwar در اصل مرکب است از dast و پسوند war. پسوند war در فارسی دری به صورتهای war و ūr آمده: بهره‌ور، مزدور. dast بازماندهٔ dąstvā اوستایی است به‌معنی «آموزش».

dastwar به‌معنی «فقیه» و «دانشمند» بوده است. در فـارسی دری عـلاوه بـر مـعنی اصلی بر «وزیر» هم اطلاق شده است. معنی «وزیر» سبب شده که تصور کنند «دستور» به‌معنی «صاحب مسند» است و «دست» را جداگانه به‌معنی «مسند» هم در فارسی و هم در عربی به‌کار برده‌اند. انوری گفته است:

زهی دست وزارت از تو معمور　　　چنان کـزپای مـوسی پـایهٔ طـور

«دستور» در فارسی دری به معنی‌های دیگری هم به‌کار رفته است:

۱ـ آیین و روش ۲ـ برنامه ۳ـ اجازه ۴ـ صرف و نحو.

«دستور» در معنی «اجازه» جانشین «دستوری» است. «دستوری» در متن‌های کهن به‌معنی «اجازه» به‌کار رفته است.

دوش (به ضم اول و سکون دوم). در فارسی سه «دوش» هست:

۱ـ **دوش** به معنی «شانه» ← فارسی میانهٔ زردشتی [dwš] : dōš : «شانه» ← ایرانی باستان dauš*: شانه، سنسکریت dóṣ : ساعد.

۲ـ **دوش** به‌معنی «شب گذشته» ← فارسی میانهٔ زردشتی [dwš] : dōš : «شب گذشته» ← ایرانی باستان dauša̅* «شام»، «باختر»، سنسکریت doṣa̅ : «تاریک»، «شام».

۳ـ دوشِ (حمام) ← فرانسوی douche (ظاهراً در اواخر دورهٔ قاجار). douche در سدهٔ شانزدهم میلادی از doccia ایتالیایی گرفته شده و doccia ایتالیایی در اصل به‌معنی «لولهٔ آب» بوده است.

رستاخیز (به فتح اوّل و سکون دوم و ششم و کسر پنجم) ← فارسی میانهٔ زردشتی ristāxēz. ristāxēz مرکب است از rist و āxēz. rist ← ایرانی باستان rista *. «مرده». rista مرکب است از ris و ta. riθ صورت اصلی ris است، θ پیش از t بدل به s شده است. ریشهٔ riθ به‌معنی «مردن» است. ta پسوندی بوده است که از ریشهٔ لازم صفت فاعلی گذشته می‌ساخته است. āxēz مادهٔ مضارع āxist است. āxēz ← ایرانی باستان āhaiza *. āhaiza مرکب است از ā و haiz و a. ā پیشوند فعلی است. a برای ساختن ماده از ریشه به‌کار می‌رفته است. ریشهٔ haiz به‌معنی «برخاستن» است. āxist ← ایرانی باستان āhišta *. āhišta مرکب است از ā و hiš و ta. برای ā و ta ↑ . hiz صورت اصلی hiš است، z پیش از t بدل به š شده است. hiz صورت ضعیف ریشهٔ haiz است.

به اعتقاد زردشتیان قیامت عبارت است از «برخاستن مردگان» از این‌رو قیامت را «رستاخیز» گفته‌اند.

زاور ← زور (۱)

زندیک (به فتح اوّل و سکون دوم و چهارم و کسر سوم) ← فارسی میانهٔ زردشتی [zndyk'] : zandīk. zandīk در فارسی میانهٔ زردشتی بر «مانوی» اطلاق شده و علاوه بر

آن «بی دین و بددین» را هم zandīk گفته‌اند. zandīk مرکب است از دو جزء zand و īk. īk پسوند نسبت است و در فارسی دری «ی» شده است. zand بازماندهٔ zanda اوستایی است. zanda در اوستا بر بدعت‌گزارانی اطلاق شده که عقایدی خاص داشته‌اند.

zantay، به‌معنی «معرفت»، در اوستایی اسم مؤنث است از ریشهٔ zan به‌معنی «دانستن». در فارسی میانه zand ، که بازماندهٔ zantay اوستایی است، بر ترجمه و شرح اوستا اطلاق شده است. ممکن است zandīk منسوب به zand به‌معنی شرح و تفسیر باشد. در این صورت zandīk به‌معنی «اهل تأویل» خواهد بود. مانی و پیروان او اهل تأویل بوده‌اند. اینان ادیان و مذاهب مختلف را تأویل می‌کرده‌اند تا آنها را با دین خود متناسب گردانند.

zandīk به‌صورت «زندیق» به زبان عربی راه یافته است. از «زندیق» در عربی مصدر «زندقه» ساخته شده است. «زندیق» از عربی به فارسی دری وارد شده است.

«زندیق» در فارسی و عربی بر مانوی اطلاق شده و علاوه بر آن در معنی‌های «کافر، ملحد، منافق و اهل بدعت» هم به‌کار رفته است.

زور (۱): (با واو مجهول): نیرو ← فارسی میانهٔ زردشتی [zwl] : zōr فارسی میانهٔ مانوی [zwr]: zōr ← اوستایی zāvar. از zāvar در پهلوی اشکانی ترفانی [z'wr]: zāwar آمده است. زاور (به فتح واو) فارسی دری، که «قوّت» و «قدرت» معنی می‌دهد، بازماندهٔ zāwar پهلوی اشکانی است.

زور (۲): (با واو معروف): «دروغ» ← فارسی میانهٔ زردشتی [zwl]: zūr، فارسی میانهٔ مانوی [z'wr]: zūr: فریب و دروغ ← فارسی باستان [$Z^aUR^aH^a$]: zūrah: «فریب». زور (به ضم اول) در زبان عربی به‌معنی «کذب» و «باطل»، معرب zūr فارسی میانه است. از «زور» در زبان عربی «تزویر» ساخته شده است. «تزویر» عربی و اسم فاعل آن «مزوِّر» (به کسر واو) و اسم مفعول آن «مزوَّر» (به فتح واو) وارد زبان فارسی شده‌اند.

ساتراپ: این واژه لقب استانداران عهد هخامنشی است. «ساتراپ» در اواخر عهد قاجار از زبان فرانسوی وارد زبان فارسی دری شده است. در زبان فرانسوی Satrape دخیل از sātrāpês یونانی است. sātrāpês یونانی شدهٔ کلمهٔ xšaθrapāwā ایرانی باستان است. xšaθrapāwā حالت فاعلی مفرد مذکر است از: xšaθra-pāwan. xšaθra، که در فارسی دری تبدیل به کلمهٔ «شهر» شده، به معنی «مملکت» است. pāwan از ریشهٔ pā

به‌معنی «**پاییدن**» و پسوند wan ساخته شده است. pāwan به‌معنی «نگهبان» است و در فارسی دری پسوند «بان» بازماندهٔ آن است. xšaθrapāwan روی هم به‌معنی «شهربان» یعنی «محافظ مملکت» است. در فارسی باستان xšaçapāwā به‌جای xšaθrapāwā آمده است، با ابدال θr به ç (نوعی سین بوده است).

سپهر ← فارسی میانهٔ زردشتی spihr ← یونانی sphaira. sphaira در زبان یونانی در اصل به‌معنی «توپ» است.

sphaira یونانی از راه زبان لاتین وارد زبان‌های انگلیسی و فرانسه شده است و در زبان فرانسوی به‌صورت **sphère** و در زبان انگلیسی به‌صورت **sphere** آمده است.

شاهنشاه (به فتح سوم و سکون چهارم) ← فارسی میانهٔ کتیبه‌ای [MLK’n MLK’]: šāhān šāh ← فارسی باستان [xª šª A Yª θª I Yª xª šª A Yª θª I Yª ANªAMª]: xšāyaθyānām xšāyaθyah. šāhān šāh اضافهٔ مقلوب است به‌معنی «شاه شاهان».

xšāyaθyah حالت فاعلی مفرد مذکر است از: xšāyaθya: شاه. xšāyaθyānām مضاف‌الیه جمع است. هر دو واژه روی‌هم «شاهِ شاهان» معنی می‌دهد. این لقبی است که پادشاهان هخامنشی برای خود انتخاب کرده بودند، چون زیردست آنان شاهان دیگری بودند. پادشاهان ایران تا اسلام خود را «شاهِ شاهان» می‌خواندند. پس از اسلام نخستین کسی که خود را «شاهِ شاهان» خواند و ملقب به «شاهنشاه» شد، «عضدالدوله، دیلمی»(م. ۳۷۲) است. از زمان عضدالدوله تا سرنگونی رژیم سلطنتی در ایران (۱۳۹۹ هجری قمری) پادشاهان ایرانی غالباً «شاهنشاه» خوانده می‌شدند.

شاهنامه (به سکون سوم). در دورهٔ ساسانیان «تاریخ» را **xwadāy nāmag** می‌گفتند. xwadāy در فارسی میانه به‌معنی «مولی» عربی است و بر پادشاهان و بزرگان اطلاق می‌شده است. xwadāy در فارسی دری «خدا(ی)» شده و در ترجمهٔ کلمهٔ «الله» عربی به‌کار رفته است، از این‌رو «خدای‌نامه»، که صورت فارسی دری xwadāy nāmag فارسی میانه است، برای مسلمانان فارسی زبان معنی «الهی‌نامه» می‌داده است. در فارسی دری «شاهنامه» به‌جای xwadāy nāmag به‌کار رفت. بعداً «شاهنامه» به شاهنامهٔ فردوسی تخصیص یافت و «تاریخ» عربی در معنی xwadāy nāmag به‌کار رفت.

شهید (به فتح اول و کسر دوم و سکون سوم). در عربی به معنی ۱ـ گواه؛ ۲ـ کسی است که در راه خدا به‌قتل رسیده‌است. امروزه در زبان فارسی به‌معنی دوم به‌کار می‌رود.

در زبان‌های انگلیسی و فرانسوی به کسی که در راه خدا کشته شده باشد **martyr** می‌گویند. martyr از یونانی به زبان‌های انگلیسی و فرانسوی راه یافته است و در اصل به‌معنی «گواه» بوده است و معنی «شهید» معنی مجازی martyr است. تحت تأثیر martyr یونانی، از طریق زبان سریانی، «شهید» عربی که در اصل به‌معنی «گواه» بوده، به‌معنی «کسی که در راه خدا کشته شود»، به‌کار برده شده است.

شیر (لبن) ← فارسی میانهٔ زردشتی [šyl , ḪLB̥ʾ] : šīr ← ایرانی باستان xšīra*. سنسکریت kṣīra.

شیر (اسد) ← فارسی میانهٔ زردشتی [šgl] : šagr ← ایرانی باستانی šagra *.

صیام (به کسر اول) ← عربی صیام. صاحب «کشف‌الاسرار» ذیل آیهٔ ۱۸۳ سورهٔ ۲ دربارهٔ «صیام» گفته است:

«صیام در شریعت بازایستادن است از طعام و شراب و شهوت راندن با نیّت، و در لغت عرب از هر چیز بازایستادن است، چنانکه کسی از گفتن بازایستد، گویند: صام عن‌الکلام... و کسی که از نیکی و برّ بازایستد، گویند: صام عن‌المعروف و چهارپای که از علف و حرکت بازایستد، گویند: صامت الدابة». «صیام» در فارسی دری تنها در معنی شرعی آن به‌کار رفته است.

فرجام (به فتح اول و سکون دوم) ← فارسی میانهٔ زردشتی [plcʾm] : frağām. «فرجام» فارسی دری و frağām فارسی میانهٔ زردشتی به‌معنی «انجام و انتها و آخر» است. صورت ایرانی باستان «فرجام» fra-ǰām-a* است. fra پیشوند فعلی و a پسوند است. ǰām صورت بالاندهٔ ریشهٔ ǰam / g است. ǰam / g در ایرانی باستان به‌معنی «حرکت کردن» است. صورت بالاندهٔ ریشه و پیشوند fra به‌معنی «فراز آوردن» است.

«فرجام» را فرهنگستان ایران (۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰) به‌جای «رسیدگی تمیزی» انتخاب کرد.

قیصر (به فتح اول و سکون ثانی): ← عربی قیصر ← لاتینی **caesar**. در لاتینی Caesar لقب امپراتوران روم بوده است. و در عربی و فارسی هم به همین معنی به‌کار برده شده است. از caesar لاتینی در فارسی میانهٔ زردشتی [kysl] : **kaysar** آمده است.

تزار (به کسر اول) ← روسی **tsar**، tsar روسی ← kaisar گوتی ← لاتینی caesar. **kaisar گوتی**، که از زبان‌های ژرمنی است، در **آلمانی kaiser** گردیده است.

در دورهٔ قاجار ایران با آلمان ارتباط پیدا کرد. در همین زمان قیصر برای امپراتور آلمان، که kaiser نامیده می‌شد، به‌کار رفت. در مثنوی‌ای، که «سیداحمد پیشاوری» در مدح قیصر آلمان گفته، آمده است:

به دستوری قیصر تاجدار — زایوان برون رفت سالاربار
نیوشید فرمان شه بی‌درنگ — به فرمان شه سوی میدان جنگ...
شما ژرمنی زاده آزاده‌اید — که بر مهر شه از شکم زاده‌اید

مجوس (به فتح اول و ضم دوم و سکون سوم) ← عربی مجوس ← **سریانی magus** ← **یونانی magos** ← فارسی باستان **maguš**. maguš در فارسی باستان حالت فاعلی است از **magu**: نام تیره‌ای از مادها که به کارهای دینی می‌پرداختند.

از magu در فارسی میانهٔ زردشتی، muɣ آمده است. «مغ» فارسی دری بازماندهٔ muɣ فارسی میانهٔ زردشتی است.

«مجوس» و «مغ» در فارسی دری هر دو برای نامیدن زردشتیان به‌کار رفته‌اند.

مزوِّر و مزوَّر ← **زور (۲)**.

مغازه (به فتح و ضم اول) این واژه از زبان ترکی، ظاهراً در اواخر دورهٔ قاجار، به فارسی دری راه یافته است. «مغازهٔ» ترکی از «**magasin**» فرانسوی و واژهٔ فرانسوی از «مخازن» عربی گرفته شده است.

می (به فتح اول) ← فارسی میانه may ← اوستایی maδu: «**می، عسل**» ← ایرانی باستان **madu***: عسل. چون از «عسل»، «می» می‌ساخته‌اند، maδu در اوستایی علاوه بر معنی اصلی به‌معنی «می» فارسی هم به‌کار رفته است. در زبان **آسی mud** ← ایرانی باستان **madu** به‌معنی «عسل» است.

نوا (به فتح اول): **آهنگ** ← فارسی میانهٔ زردشتی [nw'k']: niwāg ← ایرانی باستان **ni-wāk-a***. a پسوند و ni پیشوند فعلی است. ریشهٔ wāk به‌معنی «گفتن» است←**آوا، آواز، آوازه، بانگ، نواختن، واژه، وخشور و هوخت**.

نواختن (به فتح اوّل و پنجم و سکون سوم): ۱ـ*سرودن*؛ ۲ـ*نوازش کردن*. **نواخت مادهٔ**

ماضی و **نواز** مادهٔ مضارع **نواختن** است.

نواخت ← فارسی میانهٔ مانوی niwāxt* ← ایرانی باستان ni-wāx-ta*. ni پیشوند فعلی است. ta پسوندی بوده که از ریشهٔ متعدّی صفت مفعولی گذشته می‌ساخته است. wāk صورت اصلی wāx است. k پیش از t بدل به x شده است. wāk به‌معنی «گفتن» است.

نواز ← فارسی میانهٔ مانوی [nw'c]: niwāz ← ایرانی باستان ni-wāč-a*. a نشانه‌ای بوده که برای ساختن مادهٔ مضارع از ریشه به‌کار می‌رفته است. č در ni-wāč-a به‌جای k آمده است. niwāz در فارسی میانهٔ مانوی جداگانه نیامده، در **niwāzišn**، به‌معنی «با مهربانی گفت‌وگو کردن»، به‌کار رفته است. در پهلوی اشکانی niwāž، ← ایرانی باستان ni-wāč-a*، به‌معنی «سرودن» و «نوازش کردن» هر دو به‌کار رفته است ← **آوا، آواز، آوازه، بانگ، نوا، واژه، وخشور و هوخت.**

نغوشا (ک) (به فتح اوّل و ضم دوم و سکون سوم). این واژه که از پهلوی اشکانی به فارسی دری راه یافته، به‌معنی «شنونده» است. **niγōšāg** پهلوی اشکانی، که برابر آن در فارسی میانهٔ ترفانی **nyōšāg** است، صفت فاعلی است از مادهٔ مضارع و پسوند āg. āg در فارسی دری «ا» شده و از مادهٔ مضارع صفت فاعلی می‌سازد. nyōš و niγōš از ni-gauš-a ایرانی باستان آمده‌اند. ni پیشوند فعلی است و a برای ساختن مادهٔ مضارع از ریشه به‌کار می‌رفته است. ریشهٔ gauš به‌معنی «شنیدن» است. «گوش» هم از ریشهٔ gauš آمده است.

مانی پیروان خود را به دو دسته تقسیم کرده بود: *گزیدگان*، *نیوشایان*. نیوشایان یا نغوش*اکان* عوام مانوی بوده‌اند و چون وظیفهٔ آنها شنیدن دستورها و سخنان «گزیدگان» بوده است، «نغوشاک» نامیده شده‌اند. در نوشته‌های عربی، که از مانویان گفت‌وگو شده، مانند *الفهرست* محمدبن اسحق، «سماعون» در ترجمهٔ نغوشاکان به‌کار رفته است.

نغوشا(ک) در فارسی دری در معنی‌های زیر به‌کار رفته است: ۱ـ *مانوی*؛ ۲ـ *گبر*؛ ۳ـ *یهودی*؛ ۴ـ *صابی*؛ ۵ـ *بد دین*؛ ۶ـ *بی‌دین*.

نوی (به ضم و کسر اوّل و به کسر دوم). «نبی»، «نپی» صورت‌های دیگر «نوی» هستند. هر سه بازماندهٔ [npyk'] : nibēg فارسی میانهٔ زردشتی هستند. در فارسی میانهٔ زردشتی nibēg به‌معنی «کتاب»، در فارسی دری «نوی»، «نبی» و «نپی» اختصاص به «قرآن» یافته‌اند.

نیرنگ (به کسر اوّل و سکون دوم و چهارم و فتح سوم). نیرنگ، که در فارسی اسلامی

به‌معنی «مکر» و «حیله» به‌کار رفته، نزد زردشتیان «ورد» و «دعا» معنی می‌دهد. نیرنگ‌ها در کتابی به‌نام **nērangistān** گردآوری شده‌اند. نیرنگستان به زبان اوستایی است با ترجمه و شرح آن به فارسی میانه و بازنویسی فارسی میانه به الفبای اوستایی. نیرنگ‌ها اورادی هستند، که زردشتیان آنها را در مراسمی یا برای دفع شرّی یا جلب منفعتی می‌خوانند: «نیرنگ کستی (= کمربند) بستن»، «نیرنگ دفع شرّ دزد»، «نیرنگ سردرد».

واژه: این لغت از زبان فارسی میانهٔ زردشتی به فارسی دری راه یافته است. در فارسی میانهٔ زردشتی [w'ck'] : wāžag به‌معنی «سخن» و «لغت» هر دو به‌کار رفته است. wāžag فارسی میانهٔ زردشتی دخیل از پهلوی اشکانی است. wāžag* پهلوی اشکانی بازماندهٔ wāč-aka* ایرانی باستان است. aka پسوند است. wāk صورت اصلی wāč است، k بدل به č شده است. ریشهٔ wāk «گفتن» معنی می‌دهد. در پهلوی اشکانی wāž، در فارسی میانهٔ مانوی wāz به‌معنی «سخن» و «لغت» هر دو به‌کار رفته‌اند. wāž/z ← ایرانی باستان wāč-a* . a پسوند است. ← **آوا، آواز، آوازه، بانگ، نوا، نواختن، وخشور و هوخت.**

وخشور (به فتح اوّل و سکون دوم و چهارم و ضم سوم): «پیغام‌بر». فارسی میانهٔ زردشتی [whšwl] : waxšwar . waxšwar مرکّب است از waxš و war. پسوند war، که در فارسی دری به صورت‌های «وَر» و «وُر» هر دو آمده، بازماندهٔ **bara** ایرانی باستان است. bara در ایرانی باستان صفت است و از پسوند a و ریشهٔ **bar** به‌معنی «بردن» ساخته شده است. waxš بازماندهٔ waxša* ایرانی باستان است که «سخن» معنی می‌دهد. waxša مرکب است از wax و ša. ša برای ساختن مادهٔ ماضی از ریشه به‌کار می‌رفته است. wak صورت اصلی wax است. k پیش از š بدل به x شده است. wak صورت افزوده و wāk صورت بالانده و uk صورت ضعیف یک ریشه هستند. wak به‌معنی «گفتن» است. waxša که مادهٔ ماضی است به‌عنوان اسم به‌کار رفته است. ← **آوا، آواز، آوازه، بانگ، نوا، نواختن، واژه و هوخت.**

هوخت (به ضم اوّل و سکون دوم و سوم): «گفتار نیک». ← فارسی میانهٔ زردشتی [hwht'] : hūxt ← ایرانی باستان hu-ux-tay* . tay پسوندی بوده که از ریشه اسم می‌ساخته است. hu پیشوند است به‌معنی «نیک». uk صورت اصلی ux است. k پیش از t بدل به x شده است. uk صورت ضعیف ریشهٔ wak است. wak «گفتن» معنی می‌دهد. ←

آوا، آواز، آوازه، بانگ، نوا، نواختن، واژه، وخشور.

هوش (به ضم اوّل و سکون دوم): ۱ـ«مرگ»؛ ۲ـ«زیرکی».

هوش به‌معنی «مرگ» بازماندهٔ ōš فارسی میانهٔ زردشتی است که «مرگ» معنی می‌دهد. ōš ← ایرانی باستان *aušah: مرگ.

هوش به‌معنی «زیرکی» بازماندهٔ uš فارسی میانهٔ زردشتی است که «زیرکی» معنی می‌دهد. uš ← ایرانی باستان *uš: «گوش»، مجازاً «زیرکی».

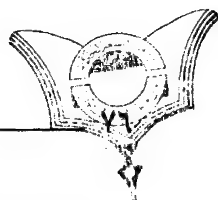
یزدان (به فتح اول و سکون دوم) ← فارسی میانهٔ زردشتی [yzdʾn] yazdān. yazdān جمع yazd است. yazd بازماندهٔ yazata اوستایی است. yazata در زبان اوستایی در اصل به‌معنی «ستودنی» است. yazd و yazata برگروهی از موجودات اطلاق شده که دستیاران «امشاسپندان» هستند. امشاسپندان، که به‌معنی «مقدسان بی‌مرگ» است و دستیاران اهوره مزداه به‌شمار می‌آیند، عبارت هستند از: *اردیبهشت*، *خرداد*، *مرداد*، شهریور، دی، بهمن و *اسفند*.

«یزدان» در فارسی دری مفرد به‌شمار آمده و در ترجمهٔ «الله» به‌کار رفته. مسلمانان فارسی‌زبان «هرمز» را، که بازماندهٔ «اهوره مزداه» اوستایی است و آن خدای زردشت بوده، نامربوط به «الله» اسلام دانستند و از این‌رو از به‌کار بردن «هرمز» به‌جای «الله» خودداری کردند.

«ایزد» بازماندهٔ دیگر از yazata اوستایی است. «ایزد» هم در فارسی دری در ترجمهٔ «الله» به‌کار برده شده است.

کتابنامه

- آیوازیان، ماریا، *وام واژه‌های ایرانی میانهٔ غربی در زبان ارمنی*، تهران ۱۳۷۰.
- امام شوشتری، محمدعلی، *فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی*، تهران ۱۳۷۴.
- ابوالقاسمی، محسن، *پنج گفتار در دستور تاریخی زبان فارسی*، کتابسرای بابل ۱۳۶۷.
- ابوالقاسمی، محسن، *تاریخ مختصر زبان فارسی*، بنیاد اندیشهٔ اسلامی، ۱۳۷۳.
- ابوالقاسمی، محسن، *ماده‌های فعلهای فارسی دری*، انتشارات ققنوس ۱۳۷۳.
- بهار، مهرداد، *واژه‌نامهٔ بندهش*، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- بهار، مهرداد، *واژه‌نامهٔ گزیده‌های زاد سپرم*، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.
- پورداود، ابراهیم، *گاثاها*، *یادداشتهای گاثاها*، یشتهاج ۱ و ۲، یسناج ۱ و ۲، ویسپرد، *خرده‌اوستا*، هرمزدنامه، *فرهنگ ایران باستان*.
- تفضلی، احمد، *واژه‌نامهٔ مینوی خرد*، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
- جوالیقی، ابومنصور، *المعرب من‌الکلام الاعجمی علی حروف‌المعجم*، بتحقیق احمدمحمد شاکر، مصر ۱۹۶۹.
- خفاجی، شهاب‌الدین، *شفاءالغلیل*، تصحیح و تعلیق و مراجعة محمد عبدالمنعم خفاجی، مصر ۱۹۵۲.
- راشد محصل، محمدتقی، *زند بهمن یسن*، تهران ۱۳۷۰.
- سجادی، جعفر، *فرهنگ معارف اسلامی*، ج ۱ تا ۴، تهران ۱۳۵۷-۱۳۶۳.
- شیر، ادی، *کتاب الالفاظ الفارسیة المعربة*، بیروت ۱۹۰۸.
- کیا، صادق، *واژه‌های معرب در صراح*، تهران ۱۳۵۲، *واژه‌های معرب در فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع*، تهران ۱۳۵۷، *واژه‌های معرب در کنزاللغات و منتخبات‌اللغات*، تهران ۱۳۵۷، *واژه‌های معرب در منتهی‌الارب*، تهران ۱۳۵۲.



ـ محمدحسین‌بن خلف تبریزی، *برهان قاطع*، ج ۱ تا ۵، به اهتمام دکتر محمد معین.

[illegible] محمد، *فرهنگ فارسی*، ج ۱ تا ۶.

ـ ناتل خانلری، پرویز، *تاریخ زبان فارسی*، ج ۱ تا ۳، نشر نو ۱۳۶۶.

ـ وهمن، فریدون، *واژه‌نامهٔ ارتای ویرازنامک*، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵.

ـ هرن، پاول، هوبشمان، هاینریش، *اساس اشتقاق فارسی*، جلد نخست، ترجمهٔ جلال خالقی مطلق، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶.

ـ Abaev, V.I., *Istoriko - Etimologicheskij Slovar' Osetinskogo Yazyka I-IV,* Moskva-Leningrad 1958-1989.

ـ Andreas, F. C. und Barr, K., *Bruchstücke einer Pehlevi-Übersetzung der Psalmen,* Berlin 1933.

ـ Asbaghi, A., *Die semantische Entwicklng arabische Wörter im Persischen,* Stuttgart 1987.

ـ Asbaghi, A., *Persische Lehnwörter im Arabischen,* Wiesbaden 1988.

ـ Back, M., *Die sassanidischen Staatsinschriften,* Acta Iranica 18, E. J. Brill, Leiden 1978.

ـ Bailey, H., *Dictionary of Khotan Saka,* Cambridge 1979.

ـ Bartholomae, Chr., *Altiranisches Wörterbuch,* Berlin1967.

ـ Benveniste, E., *Essai de grammaire sogdienne*, Paris 1929.

ـ Benveniste, E., *Les infinitives avestique,* Paris 1935.

ـ Benveniste, E., *Textes sogdiens,* édités, traduits et commentés, Paris 1940.

ـ Benreniste, E., *Vessantara Jataka,* édité, traduit et commenté, Paris 1946.

ـ Benveniste, E., *Titres et noms propres en Iranien ancien,* Paris 1966.

ـ Benveniste, E., *Etudes Sogdiennes,* Wiesbaden 1979.

ـ Benzing, J., *Chwaresmischer Wörtindex,* Wiesbaden 1983.

ـ Bloch, O. et W. von Wartburg, *Dictionnaire étymologique de la langue française,* Paris 1968.

ـ Bogolyubov, M. N. and Smirnova, O. I., *Sogdijkie Dokumenty s Gori Mug,* III, Moskva 1963.

- Boyce, M., *The Manichaean Hymn-Cycles in Parthian,* London 1954.

- Boyce, M., *Acta Iranica* 9, E. J. Brill, Leiden 1975.

- Boyce, M., Acta Iranica 9a, E. J. Brill, Leiden 1977.

- Brandenstein, W. und Mayrhofer, M., *Handbuch des Altpersischen,* Wiesbaden 1964.

- Davary, G. D., *Baktrisch, Eim Wörterbuch auf Grund der Inschriften, Handschriften, Münzen und Siegelschriften,* Heidelberg 1982.

- Dhabhar, B. N., *Pahlavi Yasan and Visperad,* Bombay 1949.

- Doerfer, G., *Turkische und mongolische Elemente im Neupersischen,* 1-4, Wiesbaden 1963, 1965, 1967, 1975.

- Duchesne - Guillemin, J., *Les composés de l´Avesta,* Paris 1936.

- Emmerick, R. E. and Skjaervo, P. O., *Studies in Vocabulary of Khotanese* 1-11, Wien 1982, 1987.

- Frejman, A. A., *Sogdijskij dokumenti s gory Mug, 1 ,* Moskva 1962.

- Gershevitch, I., *A Grammar of Manichean Sogdian,* Oxford 1954.

- Gershevitch, I., *The Avestan Hymn to Mithra,* Cambridge 1964.

- Ghilain, A., *Essai sur la langue Parthe,* Louvain 1966.

- Gignoux, P., *Glossaire des inscriptions pehlevies et parthe,* London 1972.

- Gignoux, P., *Le livre d´Arda Viraz,* Paris 1984.

- Gignoux, P., *Noms propres sassanides en moyen-perse épigraphiques,* Wien 1986.

- Henning, W. B., *Acta Iranica* 14-15, E. J. Brill, Leiden 1977-8.

- Hinz, W., *Neue Wege im Altpersischen,* Wiesbaden 1973.

- Hinz, W., *Altiranisches Sprachgut der Nebenüberlieferungen,* Wiesbaden 1975.

- Horn, P., *Grundriss der neupersischen Etymologie,* Strassburg 1893.

- Hübschmann, H., *Persische Studien,* Strassbburg 1895.

- Hübschmann, H., *Armenische Grammatik,* Leipzig 1897.

- Humbach, H., *The Gathas of Zarathustra,* 1-11, Heidelberg 1991.

- Insler, S., *The Gathas of Zarathustra,* Acta Iranica 8, E. J. Brill, Leiden 1975.

- Jackson, A. V. W., *An Avesta Grammar,* Stuttgurt 1892.

- Jeffery, A., *The Foreign Vocabulary of the Qura'n,* Baroda 1938.

- Kapadia, D. D., *Glossary of Pahlavie Vendidad,* Bomby 1953.

- Kellens, J., *Les noms-racines de l'Avesta,* Wiesbaden 1974.

- Kellens, J., Le *verbe avestiques* Wiesbaden 1984.

- Kent, R. G., *Old Persian,* New Haven, Connecticut 1953.

- Krahe, H., *Indogermanische Sprachwissenschaft,* 1-11, Berlin 1969.

- Lentz, W., *Die Nordiranischen Elemente in der Neupersischen Literatursprache bei Firdosi,* in Z11, Vol 4, p. 251-316, Leipzig 1926.

- Livshitz, V. A., *Sogdijskie Dokumenty s Gori Mug,* 11, Moskva 1962.

- MacDonell, A. A., *A Practical Sanskrit Dictionary,* Oxford 1945.

- Mackenzie, D. N., *The Sutra of the Causes and Effects of Actions in Sogdian,* London 1970.

- Mackenzie, D. N. *A Concise Pahlavi Dictionary,* Oxford 1971.

- Mackenzie, D. N., *The Buddhist Sogdian Texts in the British Library, Acta* Iranica 10, E. J. Brill, Leiden 1976.

- MacKenzie, D. N., *The Khwarezmian Elements in the Qunyat al-Munya,* London 1990.

- Mayurhofer, M., *Sanskrit-Grammatik,* Berlin 1965.

- Mayrhofer, M., *Onomastica Persepolitana,* Wien 1973.

- Mayrhofer, M., *Kurzgefasstes etymologische Wörterbuch des Altindisch,* I-III, Heidelberg 1956, 1963, 1976.

- Mayrhofer, M., *Iranisches Personennamenbuch, Band I, Die Altiranischen Namen,* Wien 1979.

- Meillet, A., et Benveniste, E., *Grammaire du vieux-perse,* Paris 1931.

- Misra, S. S., *The Avestan, a Historical and Comparative Grammar,* Delhi 1979.

- Monna, M. C., *The Gathas of Zarathustra,* Amsterdam 1978.

- Nyberg, H. S., *A Manual of Pahlavi,* I-II, Wiesbaden 1964, 1974.

- Nyberg, H. S., *Frahang Pahlavik,* Wiesbaden 1988.

- Rastorgueva, V. S., (editor), *Osnovy Iranskogo Yazyoznaniya, Sredneiranskie Yazyki,* Moskva 1981.

- Reichelt, H., *Awestische Elementarbuch,* Heidelberg 1964.

- Ross, A., S. C., *Etymology,* England 1969.

- Saleman, C., *Mittelpersisch, in Grundriss der iranischen Philologie,* Band I, Berlin 1974.

Salemann, C., *Manichaeische Studien,* I, St. Pétérsbourg 1908.

- Samadi, M., *Das Chwaresmische Verbum,* Wiesbaden 1986.

- Schmitt, R., *The Bisitium Inscription of Darius the Great,* London 1991.

- Sevortyan, E. V., *Etimologicheskij slovar tyurkskikh yazykov,* Moskva 1974.

- Steingass, F., *A Comprehensive Persian - English Dictionary,* London 1977.

- Vullers,. L. A., *Lexicon Persico-Latinum Etymologicum* I-III, Bonn 1855, 1864, 1867.

- Whitney, W. D., *Sanskrit Grammar,* U. S. A. 1964.

فهرست واژه‌ها

الف ـ واژه‌های فارسی

آب ۲۲
آتریاد ۵۰
آتش ۵۹
آذر ۵۹
آراستن ۳۴
آزاده ۵۰
آستانهٔ در ۴۵
آغاز ۴۵
آمپرسنج ۵۰
آموزاک ۵۰
آوا ۶۰
آواز ۶۰
آوازه ۶۰
آید ۳۱
اتابک ۴۵، ۶۰
اتوموبیل ۳۳، ۵۰
اچهر ۴۸
از ۲۳، ۳۰، ۳۱
استادیار ۵۰
استکان ۵۰
استیزه ۲۵
اسطرلاب ۴۵
اسطقس ۴۵
اسکناس ۵۰
افغانستان اکادیمی ۵۱
اقیانوس ۴۶
الفغدن ۴۵
الله ۴۶
انجمن ۲۳
اندام ۳۸
اندربایایی ۴۷
اونیورسیه ۵۰
اهریمن ۳۵، ۴۶
اهل تأویل ۴۶
اهل تحقیق ۴۶
اهل حق ۴۶
اهل طریقت ۴۶
ایالت ۵۰
ایزد ۴۶، ۷۳
ایلچی ۴۸
باشاننده ۴۷
بالش ده ۴۷
بانگ ۶۱
بخت ۶۱
بخش ۶۱
بخشیدن ۶۱

بَر ۳۰
بَرَد ۳۰
برف ۲۵
بزرگ ۱۴، ۲۲
بستناکی ۴۷
بلدیه ۵۰
بود/ذ ۲۲
بودجه ۶۱
بوم ۱۵، ۲۱
بوی ۲۳
بهار ۲۴
بهشت ۶۲
بی ۲۳
بیع و شری ۵۰
پاتک ۵۰
پادافراه ۶۲
پاسدار ۵۰
پای ۳۰
پای‌جامه ۶۳
پاید ۳۰
پدر ۲۲، ۶۳
پرتوشناسی ۵۰
پرسیدن ۶۲
پرواک ۴۹
پروژ ۴۹
پُس ۲۴
پساک ۴۵
پسر ۶۳
پلوچ ۴۹
پناهگاه ۵۰
پنج ۲۳، ۴۲
پور ۶۳
پوشیده‌روی ۴۵
پوهاند ۵۱
پوهنتون ۵۱
پیر ۴۷
پیراستن ۳۴
پیر مُغان ۴۶
پیژاما ۶۳
تانک ۵۰
تأویل ۴۶
ترخان ۴۵
تزار ۶۳، ۶۹
تزویر ۶۳
تغار ۴۵
تکاور ۵۰
تومان ۴۸
تیم ۶۳
تیمسار ۴۸
تیمم ۶۳
جامه‌دان ۶۴
جان سخن‌گو ۴۷
جاه ۴۵
جبری ۴۶
جبری‌مذهب ۴۶
جت ۵۰
جرگه ۴۸
جشن ۶۴
جنرال ۵۱
جنوری ۵۱
جوان ۲۴
جولای ۵۰
جون ۵۰
جوهر ۴۵
جیوآتما ۴۸
چتکه ۵۰
چراغ ۳۸
چرخشت ۴۵

چمدان ۶۴
چند ۲۲
حجت ۴۶
خالوما ۴۶
خانه ۲۳
خبرگان ۵۰
خدا(ی) ۶۸
خدای‌نامه ۶۸
خشک ۶۴
خشم ۲۵
خمس ۴۶
خواستن ۲۴
خواه ۳۲
خواهر ۲۴
خواهم ۳۲
خودرو ۳۳
خوشیدن ۶۴
دار ۶۵
دارا ۲۹
دارالفنون ۵۰
دارو ۶۵
دانشیار ۵۰
دبستان ۳۶، ۵۰
دبیر ۳۶
دبیرستان ۵۰
دختر ۶۳
دراگ ۶۵
دراگ‌استور ۶۵
درست ۶۵
درشت ۶۵
دژ ۴۵
دست ۶۵
دستور ۴۶، ۶۵، ۶۶
دستوری ۶۶

دموکرات ۵۰
دموکراسی ۵۰
دوست ۴۷
دوش ۶۶
ده (: بزن) ۴۵
ده (عدد) ۲۴
ده (مادهٔ مضارع «دادن») ۲۳، ۳۲
دهد ۳۲
دهقان ۴۵
دهگان ۴۵
دیو ۳۵
دیو (: نوشته) ۳۶
دیوان ۳۶
دیویزیون ۴۹
دیهیم ۳۷
رژیمان ۴۹
رستاخیز ۶۶
رسول‌الله ۴۶
رکاب ۳۳
رنج ۴۲
روادید ۵۰
رهبر ۵۰
رهرو ۴۷
زاور ۶۶، ۶۷
زریرا ۴۶
زفر ۳۶
زن ۲۳
زندواف ۴۵
زنده ۲۳
زندیک ۶۶
زندیق ۶۷
زور(۱) ۶۳، ۶۶، ۶۷
زور(۲) ۶۷، ۷۰
زیریدن ۴۷

ژاژ ۴۵
ساتراپ ۶۷
ساقی ۴۷
سال ۲۴
سپهبد ۵۰
سپهر ۳۷، ۶۸
ستیزه ۲۵
سخینوس ۴۶
سرکنسول ۵۰
سرلشکر ۵۰
سرهنگ ۵۰
سکتور ۵۱
سماور ۵۰
سنت رسول‌الله ۴۶
سوار ۳۳
سوسیالیست ۵۰
سوسیالیسم ۵۰
سیاه ۳۸
سید لب‌تشنه ۴۹
شاه ۲۹، ۳۶
شاه‌مردان ۴۹
شاهنامه ۶۸
شاهنشاه ۳۶، ۶۸
شاه ولایت ۴۹
شد ۲۲
شمن ۳۷
شود ۲۲
شوفر ۵۰
شویلا ۴۶
شهر ۴۲
شهسوار عرب ۴۹
شهید ۶۸
شیپور ۳۸
شیر ۶۹
شیمی ۵۰
صلات ۴۶
صوفی ۴۶
صوفیه ۴۶
صیام ۶۹
طریقت ۴۶
عارف ۴۶
عاشق ۴۷
عدلی‌مذهب ۴۶
عدلیه ۵۰
عرفان ۴۶
عشق ۴۶
علم پیشین ۴۷
علم سپس طبیعت ۴۷
فاکولته ۴۹
فرجاد ۴۹
فرجام ۶۹
فرجود ۴۹
فرگاه ۴۹
فرگفت ۴۹
فرمان ۳۳
فرنود ۴۹
فرودگاه ۵۰
فرهنگستان ۵۰
فلسفه ۴۵
فلسفهٔ پیشین ۴۷
فوند ۵۱
فیزیک ۵۰
فیلسوف ۴۶
قرآن ۴۶
قمر مصنوعی ۴۹
قوت یادداشت ۴۷
قولنج ۴۵
قیصر ۶۳، ۶۹

کتاب الله ۴۶
کرد ۲۲
کردگار ۴۶
کمونیسم ۵۰
گاوشنگ ۵۷
گاه ۴۵
گذر ۲۴
گراماتیکه ۵۱
گرمی طبیعی ۴۷
گشتاسب ۲۴
گوش ۷۱
گوهر ۴۵
گوهر رونده ۴۷
گوی ۲۹
گوید ۲۹
مَ (نشانهٔ نهی) ۳۱
ـَ م (ضمیر متصل) ۳۲
مادر ۶۳
مأذون ۴۶
مارچ ۵۱
ماشین ۳۳
مالیطرنا ۴۶
مجوس ۷۰
محبس ۵۰
مُرد ۲۲
مزوِر ۷۰
مزوَر ۷۰
مستی ۴۷
مشایخ طریقت ۴۶
معرفت ۴۶
معرفةالارض ۵۰
معشوق ۴۷
مغ ۷۰
مغازه ۷۰
ملونیا ۴۶
من ۲۱، ۳۱
منقبت‌گو ۴۹
مه ۳۱
مهر ۴۷
می ۴۷، ۷۰
میکروب‌شناسی ۵۰
ناموس ۴۶
نبی ۷۱
نپی ۷۱
نظمیه ۵۰
نغوشا(ک) ۷۱
نمایشگاه ۵۰
نوا ۷۰
نواخت ۷۱
نواختن ۷۰
نواز ۷۱
نوی ۷۱
نیرنگ ۷۱
نیو ۲۳
و ۳۰
واپسگرا ۵۰
واژه ۷۲
وخشور ۷۲
وزارت طرق و شوارع ۵۰
ولایت ۵۰
هذه‌السنه ۵۰
هرمز ۳۵
هوخت ۷۲
هوش ۷۳
یار ۴۷
یاسا ۴۸
یرغو ۴۵
یزدان ۷۳
یزک ۴۵

ب ـ واژه‌های غیر فارسی

ترتیب نشانه‌های الفبایی

› ‹ a, ā, ą, å̄, b, c, č, ç, d, δ, e, ē, g, γ, h, ḥ, i, ī, j, ǰ, k, l, m, n, ŋ, ŋ́, o, ō, p, r, r̥,
s, š, ṣ, ś, t, ṭ, θ, u, ū, v, w, x, x̌, y, z, ž

آرامی

BNY› Y›MYN› ۴۳

آسی

mud ۷۰

آلمانی

kaiser ۷۰

ارمنی

čirag ۳۸
seav ۳۸

انگلیسی

budget ۶۲
drug ۶۵
martyr ۶۸
pyjamas ۶۳
sphere ۶۸
team ۶۳

اوستایی

aiwisrūθrima ۴۲
aiwyå̄ŋhana ۴۲
ātar ۵۹
ātarš ۵۹
dārav ۶۵
dąstvā ۶۵
duž - ahu ۶۲
gaδavara ۴۲
gaošō - srūta ۴۲
maδu ۷۰
ušahina ۴۱
vah ۶۲
vahišta ۶۲
vahišta ahu ۶۲

yasna ۶۴
yazata ۷۳
zanda ۶۷
zantay ۶۷
zāvar ۶۷

ایتالیایی

doccia ۶۶

ایرانی باستان

ahra manyu ۳۵
ahura ۳۵
ahura mazdāh ۳۵
aišma ۲۵
aušah ۷۳
āhaiza ۶۶
āhišta ۶۶
āwāča ۶۰
āwāka ۶۰
bag ۶۱
bar ۷۲
bara ۷۲
baxta ۶۱
daiwa ۳۵
dauš ۶۶
daušā ۶۶
dāraw ۶۵
dārawaka ۶۵
drūw(a) ۶۵
druwišta ۶۵
fraǰāma ۶۹
fras ۶۲
gam ۶۹
gauš ۷۱
haiz ۶۶
hauš ۶۴
hauša ۶۴
hiz ۶۶
huš ۶۴
huška ۶۴
hu - uxtay ۷۲
ǰam ۶۹
ǰām ۶۹
madu ۷۰
nigauša ۷۱
niwāča ۷۱
niwāxta ۷۱
pā ۶۷
pāwan ۶۸، ۶۷
pr̥s ۶۲
pr̥ssa ۶۲
puθra ۶۳
rista ۶۶
riθ ۶۶
uk ۷۲
uš ۷۳
šagra ۶۹
wak ۷۲
waxša ۷۲
wāčaka ۷۲
wāk ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۱، ۶۰
wānk ۶۱
xšaθra ۶۷
xšaθrapāwan ۶۸، ۶۷
xšaθrapāwā ۶۸، ۶۷
xšīra ۶۹
yaz ۶۴

پازند

ayå ۵۶
dānā ۵۶
kōrčašm ۵۶
kōrdil ۵۶
ku ۵۶
ō ۵۶
mainyō ۵۶
pursīṯ
waṯtar ۵۶
xrad ۵۶

پهلوی اشکانی

az ۴۲
čirāg ۳۸
društ ۶۵
dah (dādan مادهٔ مضارع) ۲۳
dēdēm ۳۷
handām ۳۸
ispēr ۳۷
kumār ۳۸
lōg ۳۷
niγōš ۷۱
niγōšāg ۷۱
niwāž ۷۱
panǰ ۴۲
puhr ۶۳
ranǰ ۴۲
syāw ۳۸
šahr ۴۲
šaman ۳۷
šayfur ۳۸
wahišt ۶۲
wāxš ۳۸
wāž ۷۲
wāžag ۷۲
widang ۴۲
zāwar ۶۷

چینی

tien ۶۳

روسی

čamadan ۶۴
golos ۶۰
tsar ۷۰

زند و پازند

ارمونتن ۴۹
ارونتن ۴۹

سریانی

haddāmā ۳۸
kennārā ۴۳
magus ۷۰
šippōrā ۳۸
šuβhā ۴۳

سغدی

tīm ۶۳

سنکسریت

dóṣ ۶۶
doṣā́ ۶۶
kṣīra ۶۹
kumârá ۳۸

loká ۳۷
śramna ۳۷

سومری

dipī ۳۶

عربی

المدثر ۵۸
تزویر ۶۳، ۶۷
جاه ۴۵
جوهر ۴۵
دهقان ۴۵
زندقه ۶۷
زندیق ۶۷
زور ۶۷
صیام ۶۹
عتبه ۴۵
قیصر ۶۹
محجبه ۴۵
مجوس ۷۰
مخازن ۷۰
مزوِر ۶۷
مزوَر ۶۷

فارسی باستان

abi ۳۱، ۲۸
adam ۳۱، ۲۸
adāt ۵۴، ۵۳، ۱۳
ahuramazdāh ۵۳، ۲۹، ۲۸، ۱۳
ahuramazdām ۲۸
aitat ۳۱، ۲۸
aiwam ۱۳
akunauš ۱۳
awam ۵۴، ۱۳
ājamyāt ۳۱، ۲۸
āpi ۲۲
āsmānam ۵۳، ۱۳
baga ۲۳، ۱۴
bagah ۵۳، ۱۴، ۱۳
bar ۳۰، ۱۶
baratu ۳۰، ۲۸
baudah ۲۳
bār ۱۶
bṛ ۱۶
būta ۲۲
būmi ۲۱، ۱۵
būmim ۵۳، ۱۳
čwant ۲۲
dadā ۳۲، ۲۳
dadātu ۳۲، ۲۸
daθa ۲۴
dahyaù ۳۰
dahyāum ۳۱، ۳۰، ۲۸
dā ۳۲
dārayatwahu ۲۹
dārayatwahum ۱۳
dārayatwahuš ۲۹، ۲۸
draugah ۳۱، ۲۸
draugāt ۳۱، ۲۸
framātāram ۱۳
frāθ ۶۲
hyah ۵۴، ۵۳، ۱۳
hačā ۳۰، ۲۸، ۲۳
hainā ۳۱، ۲۸
haināyāh ۳۱، ۲۸
hanǰamana ۲۳
imām ۵۳، ۳۰، ۲۸، ۱۳
ǰad ۳۲

jadyāmi ۲۸، ۳۲
jam ۳۱
jani ۲۳
kr̥ta ۲۲
magu ۷۰
maguš ۷۰
mai ۲۸، ۳۲
manā ۲۱، ۲۸، ۲۹
martya ۱۵
martyahyā ۱۳، ۱۵، ۵۴
martyam ۱۳، ۱۵، ۵۴
marty tauhmā ۱۵
mā ۲۸، ۳۱
mr̥ta ۲۲
naiba ۲۳
panča ۲۳
parunām ۱۳
pā ۳۰
pātifrāθa ۶۲
pātu ۲۸، ۳۰
pitar ۲۲
pr̥sa ۶۲
puça ۲۴، ۶۳
šawati ۲۲
šuta ۲۲
šyātim ۱۳، ۵۴
θah ۲۹
θard ۲۴
θāti ۲۸، ۲۹
uk ۱۶
upastā ۳۰
upastām ۲۸، ۳۰
utā ۲۸، ۳۰
wahār ۲۴
wak ۱۶
wazarka ۲۲
wazarkah ۱۳، ۱۴، ۵۳
wāk ۱۶
xšaçapāwā ۶۷
xšāyaθya ۶۸
xšāyaθyah ۲۸، ۲۹، ۶۸
xšāyaθyah xšāyaθyānām ۳۶
xšāyaθyam ۱۳
xšāyaθyānām ۶۸
yāna ۳۱
yānam ۲۸، ۳۱
yuwan ۲۴
zūrah ۶۷

فارسی میانه

abastām ۲۸، ۳۰
amahraspandān ۴۲
ast ۱۴، ۱۵، ۲۵
az (حرف اضافه) ۱۴، ۲۳، ۲۸، ۳۰، ۳۱
az (ضمیر) ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۴۲
āb ۲۲
ādur ۵۹
āsmān ۱۴
ātaxš ۵۹
āxēz ۶۶
āxist ۶۶
āy ۳۱
āyēd ۲۸، ۳۱
āwāz ۶۰
bar ۳۰
barēd ۲۸، ۳۰
baxš ۶۱
baxt ۶۱

bay ۲۳، ۱۴
bē ۵۷
bōy ۲۳
būd / δ ۵۷، ۲۲
būm ۲۱، ۱۵، ۱۴
čand ۲۲
dah (عدد) ۲۴
dah (مادهٔ مضارع) ۳۲، ۲۳
dahēd ۳۲، ۲۸
dast ۶۵
dastwar ۶۵
dād ۱۴
dār ۶۵
dārāy ۲۹، ۲۸، ۱۴
dārūg ۶۵
dēh ۳۰، ۲۸
dōš ۶۶
drāyīdan ۳۵
drōw ۳۱، ۲۸
drust ۶۵
dušaxw ۶۲
dux(tar) ۶۳
ēbsrūsrim ۴۲
ēbyānghan ۴۲
ēd ۳۱، ۲۸
ēw ۳۱، ۲۸
frajām ۶۹
framādār ۱۵، ۱۴
gadwar ۴۲
gōšō - srūd ۴۲
gōw ۲۹
gōwēd ۲۹، ۲۸
guftan ۳۵
hanzaman ۲۳
hēn ۳۱، ۲۸
hōš ۶۴
hōšīdan ۶۴
hušk ۶۴
hūxt ۷۲
i ۱۴
- im (ضمیر متصل) ۲۸
im ۳۰، ۲۸، ۱۴
ǰašn ۶۴
ǰēh ۴۶
ǰuwān ۲۴
kamārīgān dēwān ۴۶، ۳۶
kaysar ۶۹
kannār ۴۳
kard ۱۴
kird ۲۲
kiš ۵۷
kišwar ۵۷
ku ۵۷
- m (ضمیر متصل) ۳۲
ma ۳۱، ۲۸
man ۲۹، ۲۸، ۲۱
mardum ۱۵، ۱۴
may ۷۰
mād(ar) ۶۳
muγ ۷۰
murd ۲۲
nām ۵۷
nibēg ۷۱
nihād ۵۷
niwāg ۷۰
nērangistān ۷۲
nēw ۲۳
ō ۲۹، ۲۸

wafr ۲۵
wahišt ۶۲
wasyār ۱۴
waxš ۳۸ ،۷۲
waxšwar ۷۲
wāžag ۷۲
widar ۲۴
widang ۴۲
wimand ۴۶
winārdan ۴۶
windīdan ۴۶
wištāsp ۲۴
wuzurg ۱۴ ،۲۲
xānag ۲۳
xēšm ۲۵
xuftan ۴۹
xwadāy ۶۸
xwadāy nāmag ۶۸
xwāh ۳۲
xwāhar ۲۴
xwāhēm ۲۸ ،۳۲
xwāstan ۲۴
yak ۱۴
yasn ۶۴
yazd ۷۳
yazdān ۷۳
yān ۲۸ ،۳۱ ،۳۲
zafar ۳۵
zan ۲۳
zandīk ۶۷
zindag ۲۳ ،۴۲
zōr ۶۷
zūr ۶۷
ōhrmazd ۱۴ ،۲۸ ،۲۹ ،۳۰
ōš ۷۳
ōy ۱۴
panǰ ۴۲
panz ۲۳
pādifrāh ۶۲
pārag stānišnīh ۴۶
pāy ۳۰
pāyēd ۲۸ ،۳۰
pid(ar) ۲۲ ،۶۳
purs ۶۲
pursīdan ۶۲
pus(ar) ۲۴ ،۶۳
ranǰ ۴۲
rāy ۱۴ ،۱۵
rist ۶۶
ristāxēz ۶۶
ruwan bōxtārīh ۴۶
sāl ۲۴
spihr ۶۸
stēzag ۲۵
šagr ۶۹
šahr ۴۲
šawad ۲۲
šādīh ۱۴
šāh ۱۴ ،۲۸ ،۲۹
šāhān šāh ۳۶
šīr ۶۹
šud ۲۲
šustan ۴۸
ud ۲۸ ،۳۰
uš (← ud - š) ۵۷
uš ۷۳
ušahin ۴۱

فارسی میانهٔ ترفانی (مانوی)

ahēnagān ۵۵
ādur ۵۹
āwāg ۶۰
āwāz ۶۰
āwāzag ۶۰
bawād ۵۶
būd ۵۶
dašnēzādagān ۴۳
day ۲۳
dārū ۶۵
dārūgird ۶۵
dārūgirdīh ۶۵
dēn ۵۵ ،۵۶
dēn - sārār ۴۲
dušux ۶۲
ēg ۵۶
gird ۶۵
harw ۵۵ ،۵۶
i ۵۵ ،۵۶
izwān ۵۶
man ۵۶
mardōhm ۱۵
niwāxt ۷۱
niwāz ۷۱
niwāzišn ۷۱
nyōš ۷۱
nyōšāg ۷۱
pad ۵۶
paydāg ۵۶
rōšnān - xwārist ۴۲
šahr ۵۵ ،۵۶
ud ۵۵ ،۵۶
wahištāw ۶۲
wāng ۶۱
wāz ۷۲
wisp ۵۶
xrōh - xwān ۴۲
yak ۵۵
yasn ۶۴
zōr ۶۷
zūr ۶۷

فارسی میانهٔ کتیبه‌ای

ardaxšīr ۵۵
bay ۵۵
ēn ۵۵
ērān ۵۵
mazdyasn ۵۵
paykar ۵۵
šāhān šāh ۵۵ ،۶۸

فارسی میانهٔ مسیحی

kannār ۴۳
šubāh ۴۳

فرانسوی

budget ۶۲
budgette ۶۲
douche ۶۶
drogue ۶۵
étymologie ۱۱
magasin ۷۰
martyr ۶۹
pyjama ۶۳
satrape ۶۷
sphere ۶۸

گوتی

kaisar ۷۰

لاتینی

caesar ۷۰
droga ۶۵

مادی

xšāyaθya ۳۶

هندی

paijama ۶۳

یونانی

diadēma ۳۷
etymon ۱۱
logos ۳۸
magos ۷۰
philhellene ۳۷
sātrāpês ۶۷
sphaira ۳۷ ،۶۸

فهرست اعلام

آبایف ۵۸
آذرباد مهراسپندان ۳۸
آذرکیوان ۴۸، ۵۰
آستیاگس ۳۶
آندریاس ۴۱
احمدشاه درانی ۴۴
ادیب نیشابوری ۳۵
ارد دوم ۳۷
اردشیر ۳۷، ۳۸
اردوان پنجم ۳۷
اسکندر ۳۶
اشک اول ۳۷
اکبرشاه هندی ۴۸
البتگین ۴۳
امیر معزی ۳۴
انوری ۶۵
انوشتگین ۴۴
انوشیروان ۴۱
← خسرو اول، نوشروان
بابر ۴۳
بارتلمه ۵۸
بخت نصر ۳۹
بلاش اول ۳۷، ۳۸
بودا ۴۰
← سید درته گوتمه
بوگومیل ۴۱
بهرام اول ۳۹
پیشاوری، سیداحمد ۷۰
تنسر ۳۸
تیمور لنگ ۴۳
جبرئیل ۵۸
جغری‌بیک ۴۴
جلال‌الدین میرزا ۵۰
جنه ۴۰
← مهاویره
جونز، سرویلیام ۱۱
حافظ ۳۴
خاقانی ۳۴، ۳۵
خالقی مطلق، دکتر جلال ۵۸
خدیجه ۵۸
خدیو جم ۴۷
خسرو اول ۳۹
← انوشیروان، نوشروان
داریوش بزرگ ۵۲
دهخدا ۴۹
دیوکس ۳۶
رسول‌الله(ص) ۵۸
رضاشاه پهلوی ۵۰
ساسان پنجم ۴۸
سبکتگین ۴۳

سعدی ۳۴
سلوکوس ۳۶
سنایی ۳۴
سید درته گوتمه ۴۰
← بودا
شاپور ۳۷، ۳۸، ۳۹
شاپور ذوالاکتاف ۳۹
شعوری ۴۹
طغرل بن البارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه بن البارسلان سلجوقی ۶۰
طغرل‌بیک ۴۴
عثمان ۴۴
عضدالدولهٔ دیلمی ۶۸
عین‌الدوله، سلطان عبدالمجید میرزا ۶۰
غزالی، امام محمد ۴۶
فتحعلی‌شاه قاجار ۵۰
فرخی ۳۴
فردوسی ۳۸
فرهاد دوم ۳۷
فولوس ۵۸
قباد ۴۱
کراسوس ۳۷
کرتیر ۳۹
کمبوجیه ۳۶
کورش پارسی ۳۶
مأمون ۳۹
مانی ۱۳، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۷۱
محمدبن اسحق ۷۱
محمدحسین بن خلف تبریزی ۴۸
محمد فاتح، سلطان ۴۱
محمود غزنوی ۴۳
مزدک ۴۱
مسیح(ع) ۳۹
مظفرالدین شاه قاجار ۶۱
معین، دکترمحمد ۴۹، ۵۸
ملافیروز ۴۸
موسی(ع) ۶۵
مهاویره ۴۰
← بودا
مهرداد اول ۳۷، ۳۶
مهرداد دوم ۳۷
میبدی ۵۷
میر جمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن انجوی شیرازی ۴۸
نادرشاه افشار ۴۴
ناصرالدین شاه قاجار ۵۰
ناظم‌الاطباء ۴۹
نوشروان ۳۴
← انوشیروان، خسرو اول
هاتف اصفهانی ۴۷
هخامنش ۳۶
هرمز ۳۷، ۳۹
هرن، پاول ۵۸
هوبشمان ۵۸
هوخشتره ۳۶
یزدگرد سوم ۳۸، ۴۳
یعقوب لیث صفار ۴۳
یوحنای معمدان ۴۰

